

یغما

سال بیست و یکم

شماره دهم

دی ماه ۱۳۴۷

شوال ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۴۴

فهرست مندرجات

صفحه :

۵۳۵	ادبیات فارسی از دید اهل علم	؛	پروفسور رضارئیس دانشگاه طهران
۵۴۸	شعر معاصر ایران	؛	دکتر وعدی رئیس دانشکده ادبیات
۵۵۶	معنای عمر	؛	دکتر حمیدی استاد دانشگاه
۵۵۷	تأثیر اسلام در ادبیات فارسی	؛	محیط طباطبائی
۵۶۳	راز هستی	؛	پرویز خدیوی
۵۶۴	چشمه	؛	دکتر علی آبادی
۵۶۵	کوروش در روایات شرق	؛	دکتر شیرین اسلامی (بیانی)
۵۷۰	کتیبه برج مهمان دوست	؛	سید محمد تقی مصطفوی
۵۷۲	عبله	؛	محیط طباطبائی
۵۷۴	داستان دوستان	؛	حبیب یغمائی
۵۷۷	پیشهاد کنت . . .	؛	حسین محبوبی اردکانی
۵۸۴	دخترک یتیم	؛	معظمه اقبالی (شیراز)
۵۸۵	شرح احوال	؛	احمد راد
۵۸۸	بی بی بنفشه	؛	عبدالحسین وجدانی
۵۹۴	تضمین	؛	اکبر دانا سرشت
۵۳۹	کتاب شناسی فرودسی		

چاپ بهمن

بها سه تومان

یغما

سال بیست و یکم

شماره دهم

دی ماه ۱۳۴۷

شوال ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۴۴

فهرست مندرجات

صفحه :

ادبیات فارسی از دید اهل علم	۵۳۵	پروفسور رضارئیس دانشگاه طهران
شعر معاصر ایران	۵۴۸	دکتر وعدی رئیس دانشکده ادبیات
معنای عمر	۵۵۶	دکتر حمیدی استاد دانشگاه
تأثیر اسلام در ادبیات فارسی	۵۵۷	محیط طباطبائی
راز هستی	۵۶۳	پرویز خدیوی
چشمه	۵۶۴	دکتر علی آبادی
کوروش در روایات شرق	۵۶۵	دکتر شیرین اسلامی (بیانی)
کتیبه برج مهمان دوست	۵۷۰	سید محمد تقی مصطفوی
عبله	۵۷۲	محیط طباطبائی
داستان دوستان	۵۷۴	حبیب یغمائی
پیشنهاد کنت . . .	۵۷۷	حسین محبوبی اردکانی
دخترک یتیم	۵۸۴	معظمه اقبالی (شیراز)
شرح احوال	۵۸۵	احمد راد
بی بی بنفشه	۵۸۸	عبدالحسین وجدانی
تضمین	۵۹۴	اکبر دافاسرشت
کتاب شناسی فرودسی	۵۳۹	

چاپ بهمن

بها سه تومان

یغما

مجله ماهانه ادبی، هنری، تاریخی

مدیر مؤسس: حبیب یغمائی

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره: خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه: سی تومان - تك شماره: سه تومان

یغما

شماره مسلسل ۲۴۴

شماره دهم دی ماه ۱۳۴۷ سال بیست و یکم

ادبیات فارسی از دید اهل علم

سرمقاله این شماره به متن سخنرانی بلیغ آقای پرفسور رضا رئیس دانشگاه تهران تخصیص داده شده که در طالار دانشکده ادبیات ایراد گردید و مورد تمجید و استقبال تعداد زیادی شنونده قرار گرفت. رئیس دانشگاه تهران چنانکه می‌دانیم هم اهل علم است و هم اهل ادب، دانش مغرب‌زمین را با معرفت شرق آمیخته است. در عین اینکه تحقیقات و آثار علمی او شهرت جهانی یافته و حتی در توفیق اخیر امریکائیان در سفر به‌ماه سهمی ایفاء کرده است، رابطه او با ادب و عرفان ایران هرگز گسسته نشده است، و از این رو، وی شایسته‌ترین کسی است که بتواند رابطه بین علم و ادب را مطرح کند. پرفسور رضا در رأس دانشگاه تهران که مهم‌ترین دستگاه فرهنگی کشور است، مسئولیت خطیری برعهده دارد، و با ارادتی که وی به علم و ایران هر دومی ورزد، وصفای نیتی که دارد، می‌توان یتین داشت که در کار خود توفیق خواهد یافت.

«یغما»

در آغاز گفتار ناچارم تأکید کنم که در مباحث عمومی، غالباً زبان دقیق علمی مشترک بین گوینده و شنونده و خواننده وجود ندارد، الفاظ ترجمان صادق مفاهیم نیستند و امکان اختلاف نظر موجود است. این اختلاف نظر را باید بکمک کنفرانسهای تخصصی علمی از میان برداشت.

چون در زبان فارسی اصطلاحات علمی فراوان هنوز معمول نشده، اجازه می‌خواهم

در این بحث بعضی کلمات معمول را گاهگاه برای معانی وسیعتر و عمومی‌تر بکار برم. با این توصیف، امیدوارم دانشمندان، نارسائی زبان مرا در توجیه مفاهیم علمی در سطح دریافت عمومی عفو بفرمایند.

گرزبان لفظ اینجا نارساست عذرما بپذیر کاین خود نقص ماست

قسمتی که در آغاز موضوع عرض خواهم کرد تا اندازه‌ای مبتنی بر نظریاتی است که پانزده سال پیش عده‌ای از ریاضی‌دانان و مهندسان علوم و اینجانب در عالم علم بوجود آوردیم و پایه‌های تئوری انفورماسیون *Information theory* بر آن قرار گرفت. در تئوری انفورماسیون، سازمان علمی کلیه وسایل ارتباطی را اعم از تلویزیون یا رادار یا تلگراف اندازه میگیرند. بزبان عامیانه میتوان گفت که مفاهیم رامی‌سنجند و انتقال مفاهیم را ارزیابی میکنند. این مطلب علی‌الاصول موضوع تخصصی است و بیان آن بدون بکاربردن علائم و ضوابط علم ریاضی کاری دشوار است.

از هجده سال پیش که تحقیق در زمینه مسائل مخابرات الکتریکی می‌کردم این پدیده نظری در ذهن من قوت گرفت که بسیاری از مسائل علمی و اجتماعی را نیز می‌توان يك نوع زبان دانست که دارای الفاظ و اصطلاحات و دستور معینی است. همان طور که يك فرستنده رادیو یا تلویزیون علامات الکتریکی را پخش میکند، ما این علامات را بوسیله دستگاه گیرنده به صدا یا تصویر تبدیل میکنیم، در غالب امور مثلاً در مکالمه یا مناظره معمولی هم میتوان این تشبیه را بکار بست.

در سالهای بعد بر اثر کوشش و تلاش بسیار، چند تن از همکاران و اینجانب، این پدیده‌های ناپخته را جامعه عمل پوشاندیم و بصورتی در آوردیم که در مسائل پخش امواج الکتریکی و کنترل اتوماتیک از دور مورد استفاده قرار گرفت. بطوریکه امروز اگر از اغراق و تبدیل و تعدیل مطالب در انتشارات عمومی هراس نداشتیم، عرض می‌کردم که در گسترش علوم فضائی و سیر ماهواره‌ها بگرد زمین و پرواز به ماه تئوری انفور-ماسیون و بالطبع همکاران من و خود اینجانب سهم ناچیزی داشته‌ایم* قدر متیقن

* بر اساس این سخنرانی، نمایندگی خبرگزاری بین‌المللی اسوشیتد پرس مراتب را برای استفسار و تأیید به مرکز اسوشیتد پرس در آمریکا مخابره کرد. تلکس رسیده از آمریکا در شب سخنرانی تأیید کرد که: پرفسور رضا رئیس دانشگاه و استاد سابق دانشگاه سیراکیوز از پایه گذاران جهانی انفورماسیون و ارتباطات میباشند.

این خبرگزاری افزود که رئیس دانشگاه تهران بر سبیل شکسته نفسی سهم خود را در امور علمی فضائی و تئوری انفورماسیون ناچیز شمرده است و حال آنکه ایشان سهم بسیار شایسته‌ای در این امور علمی داشته‌اند.

این است که قاطبة مهندسينی که در علوم فضائی تحقيق و کار میکنند، کتابهائی را که در این رشته بتحریر در آورده‌ام در جزو برنامه خود مطالعه کرده‌اند.

زبان محمل مشترکی است بین گوینده و شنونده، یا عبارت اعم، فرستنده و گیرنده، مثلاً در زبان نقاشی وقتی ما يك مشت تصویر را می‌بینیم مفاهیمی را در ذهن می‌آوریم، یا در زبان رادار (Radar) وقتی روی صفحه دستگاه علامات الکتریکی معین ظاهر میشود، چنین استنباط میکنیم که مثلاً هواپیما در فلان مسافت در حرکت است. هر زبان الفبائی دارد و از آن الفبا کلمات و جملات ساخته میشود و بوسیله آن مفاهیم از فرستنده به گیرنده (بمعنی اعم) انتقال پیدا میکند.

بعنوان مثال همانطور که مستحضری در مسائل زیست شناسی اخیراً کشف‌های بزرگ شده است، باین معنی که باشناسائی ترکیبات شیمیائی مواد حیاتی توانسته‌اند تا اندازه‌ای بزبان توارث آشنا بشوند، و در حقیقت بعضی خواص را که از يك نسل زنده به نسل بعد میرسد بكمك ترکیبات شیمیائی ترجمه کنند. اگر بخواهم بدون وارد شدن در مراحل تخصصی بعضی مقدمات تئوری انفورماسیون Informatin theory را با موضوع ادبیات فارسی تلفیق کنم باید عرض کنم که در غالب مسائل جاری زندگانی میتوان توجیه کرد که فرستنده و گیرنده‌ای باعتبار فلسفی وجود دارد و بعضی مفاهیم یا عناصر از فرستنده به گیرنده انتقال پیدا میکنند و محمل انتقال را ما در مباحث علمی تخصصی زبان نامگذارده‌ایم.

همانطور که انتقال انرژی برق بوسیله سیم از مرکز برق به منزل شما حدی دارد- یعنی سیم بیش از میزان معینی نمیتواند نیروی برق را بمنزل شما منتقل کند- ما بامدارج علمی توجیه کرده‌ایم که انتقال مفاهیم هم محدود است.

استاد دانشمند به شاگردی که زبان معنوی او را خوب میداند، میتواند بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های علمی را در مدت کوتاه‌تری بیاموزد ولی آموختن سخندانی و دانائی حدی دارد.

دقیق‌ترین و استوارترین زبانهای علم، زبان ریاضی است در قلمرو اعداد و اشکال هندسی- امپراطوری‌های بزرگ درهم می‌شکنند، مقررات و قوانین جوامع بشری تعدیل پیدا میکنند، ولی منطق ریاضی و علمی پا برجا و استوار و برای دوست و دشمن یکسان است. مثلاً وقتی می‌گویند چه عددی است اگر آن را در خودش ضرب کنیم

میشود ۱۶، جواب مقرر است (۴ × ۴). همچنین اگر روی صفحه کاغذ دو نقطه متمایز داشته باشیم، این دو نقطه را يك خط مستقیم بهم وصل میکند نه بیش، جواب دقیق است، جای سوء تفاهم نیست، حتی بدانند ایشان هم نمیتوانند این حقائق را طوری دیگر تعبیر کنند، چون این اصطلاحات در جهان، معنای بین المللی پیدا کرده اند و زبان علم دقیق و استوار است.

هرزبانی دستور و گرامری دارد که مطابق آن عمل میکنند. اگر بازی شطرنج را نوعی محاوره بین بازی کنندگان بپنداریم در این بازی مهره ها الفباء زبان را تشکیل میدهند و قوانین حرکت آنها دستور زبان شطرنج است.

مطلب دومی که می خواهم عرض کنم، مربوط به مسئله الفت و لذت است که در این گفت و شنودها یا مکالمه اعم صورت میگیرد. در بازی شطرنج یا درس ریاضی یا مکالمه معمولی، پس از مدتی ممارست و آشنائی به بازی یا مطالب علمی، با الفاظ انس و الفت حاصل میشود. هرچه بیشتر با طرحها و بازیها و ترکیب بندهای نو مأنوس میشویم نیروی خلاقه ما بیشتر قوت میگیرد و باز دنبال طرحهای نو تر میرویم. درك این لذت و کوشش است که بازی شطرنج یا حل مسئله ریاضی یا مکالمه و مباحثه فلسفی را جالب میکند. در همه این زبانها که بنده بمعنی اعم استعمال میکنم دستور و گرامری حکمفرما است شبیه بآنچه در زبان فارسی یا هر زبان دیگری معمول است. لذت تابعی است از تسلط ما بر این زبان اعم، و دستور و طرحهایی که دیده ایم در مقابل کلیه طرحهای امکان پذیر. بنظر من تحقیق و خلق کردن و کشف کردن، یعنی در چهارچوب مقررات علم و فن معینی دنبال ترکیبهای نو و ناشناخته رفتن، بعبارت دیگر با مراعات قوانین و زنجیر بندیهای بازی مشخصی طرحهای نو آفریدن. هنرمند والا گهر کسی است که بجای شکست و شکایت از تنگنائی میدان عمل و بازی، در همان صدف خود با مقتضیات محدودی که دارد مرواریدهای تابناک می آفریند.

امیدوارم از این مختصر مقدمه که دورادور، با تحقیقات خصوصی من مربوط بود خسته نشده باشید. این مقدمه ضرورت داشت تا بتوانیم باهم از دریچه نوی به ادبیات و هنر نظر بیندازیم.

همانطور که نیروی خلاقه شاعر و نویسنده می تواند مثلاً در شعر و ادب فارسی با مراعات دستور و قیود زبان فارسی ترکیبهای نو بیاورد، نیروی تفکر ریاضی دان و

عالم هم باهوشیاری ارزنده و ممارست بسیار میتواند طر حهای علمی نو کشف کند. کم کم در هر علمی و فنی یعنی در هر زبانی با نقشهای آن زبان آشنا و مأنوس میشویم و بازی یا جستجو لذت بخش میشود.

این کشفها و خلق کردنها مارا میکشاند به زیباشناسی و قبول خاطر - پیشروان علم و فن و هنر از ضمیر خودشان جهانهای نو بیرون می آورند - وقتی يك شعر تازه، يك روش نقاشی نو، یا يك کشف علمی، یا يك ماشین؛ مورد پسند و الفت عدهای از اهل فن قرار گرفت آنوقت مردم هم کم کم به زیبایی یافایده آن پی میبرند و باین ترتیب مکتبهای نو رواج می یابد.

اما نکته ای که میخواهم ضمناً در اینجا باز تأیید کنم، این است که زیبایی و لذت بخشی این زبانها و هنرها و علمها امر مطلق نیست. زیبایی تابعی است از دستور زبان و میزان انس و الفت گیرنده و فرستنده و ممارست بسیاری از عوامل دیگر که ممکن است مورد نظر آن دو باشد.

البته میشود زیبایی لذت و سایر کیفیات را هم بوجه علمی تجزیه و تحلیل کرد، و در صورت لزوم همه این مطالب را تا حدی با ترازوی کمیت سنجید ولی در اینجا وارد این مباحث علمی تخصصی نمیشوم.

يك نکته دیگر هم لازم است عرض کنم که هر دستگاه و سیستم علمی قواعد و دستور زبان معینی دارد و فقط و فقط در چهار چوب دستور آن زبان میشود سؤال و جواب، و گفت و شنود داشت و ترازوی ارزش یابی تعبیه کرد.

اینکه در ریاضیات و علوم بخلاف ادبیات و هنر کمتر سوء تفاهم دست میدهد از اینروست که کلمات و علائم معانی نسبتاً دقیق دارند و فرهنگهای علمی که میراث معرفت بشری است قبول و استعمال همگانی یافته اند. با این حال در علوم هم گاهی اشتباهات ناشی از ترجمانی بی دقت مفاهیم در قالب های الفاظ دست می دهد، حتی بزرگان علوم ریاضی و فیزیک قرن بیستم از این خدشه ها خالی نبوده اند. بنظر من تئوری مجموعه ها Set theory که امروز در دبیرستانهای کشورهای پیشرفته در کلاسهای ریاضی درس میدهند، منطقی است بسیار روشن و ضروری برای همه کس. این درس منطق را میتوان در چند ساعت فرا گرفت.

من امیدوارم در دانشگاه تهران و سائلی فراهم بیاوریم که در همه رشته های دانشگاه، دانشجو در چند ساعت با این منطق ساده آشنائی پیدا کند.

در زبانهای معمولی سوء تفاهم بسیار است، چون دقت علمی برای تعریف کلمات و قواعد زبان صدد در صدد درست‌ترس نیست. مثلاً کلمه «شراب» یا کلمه «سرو» مفاهیم گوناگون در ذهن ادیب فارسی زبان ایجاد میکند ولی در کتاب ریاضی معانی الفاظی مانند مثلث یا مربع یا حاصل ضرب دقیقاً در آغاز کار توجیه میشود. از اینروست که ماشینهای حساب توفیق یافته‌اند که کتابهای ریاضی و علمی را مثلاً از روسی یا انگلیسی ترجمه کنند، چون به اصطلاح علمی ترجمانی يك به يك one-to-one تا اندازه‌ای میسر است ولی ماشینها ناچار در ترجمه امور هنری و ادبی فرو خواهند ماند. تنها ماشینهای حساب کمپیوتر Computer در کار ترجمه و خلق کردن آثار هنری در سطح بالا ناتوان نیستند، ماشین عظیم خدادادی هم در انجام این برنامه‌ها نارسا است. از اینروست که می‌بینیم ترجمه حافظ به انگلیسی یا ترجمه شکسپیر بفارسی آن شور اصلی را ندارد.

گفتن نا گفتنیها مشکل است
نیست این کار زبان کار دل است
درست است که در زبانهای معمولی مجال اشتباه زیاد است و نقل مباحث علمی و فلسفی بدون سوء تفاهم مقدور نیست، ولی بهمین علت هم دایره نوسازی و رنگ آمیزی و خلاقیت وسعت دارد. دریاهای ذوق و شور و شعر و هنر و دشت‌های پر-طراوت فلسفه که ادبا و نویسندگان و هنرمندان و نقاشان جهان دائماً می‌آفرینند، بر اثر آن است که میدان عمل و آزادی و آفرینش در زبان هنر وسیع است و زنجیرهای گرامر علمی ما را به بنیان پولادین اصول و مقررات زبان ریاضی و فیزیک می‌خکوب نکرده‌اند.

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراجۀ ترکیب تخته بند تنم

در ادبیات، زیبایی از دو منبع اصلی سرچشمه می‌گیرد یکی زیبایی ترکیب مفاهیم و دیگری زیبایی ترکیب کلمات و لباس و قالب آن مفاهیم - منتها این نکته را هم باید در نظر داشت که در سرحد ادب و هنر بخصوص شاهکارهای عرفان زبان فارسی، مفهوم و لفظ و عاشق و معشوق و حتی فرستنده و گیرنده همه درهم می‌آمیزند و مخلوط میشوند.

ترجمه يك به يك در شاهکارهای ادبی همیشه مقدور نیست، چه بسا يك قالب لفظ از مفاهیم رنگارنگ انباشته میشود. بیتی از حافظ را مثال می‌آورم:

شد رهن سلامت زلف تو وین عجب نیست

گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

اگر این شعر را بزبان ساده فرنگی ترجمه کنیم باتصوری که از راهزن و دزد در ذهن میآید خیال نمیکنم ترجمهٔ صوری این کلمات و تشبیهات، لطافتی در خاطر ایجاد کند. حد اعلی این است که تصور کنیم مانند فیلمهای هالیود راهزن پرروئی راه را بر کاروان ببندد. با اینحال گاهی هم دیده می شود که يك اثر ادبی ایران را بهمین نظر که فلان خارجی به آن علاقمند شده ارزش میگذارند در صورتیکه احتمال می رود که درك دقائق معانی برای آن محقق فرنگی که دستاویزش کتابهای لغت و تفاسیر غیر قابل اعتماد بوده است اصلاً مقدور نبوده است (البته معدودی ایران شناسان گرانقدر را نباید در این ردیف گذاشت). وقتی بازبان عارفانهٔ حافظ انس گرفتیم و آهنگ الفاظ و شبکهٔ ارتباط آنها باهمدیگر، در گوش مانند نغمهٔ داودی طنین افکند، آنگاه تخیل می کنیم که ممکن است منظور از زلف دام و زنجیر جلوه های دنیای مادی در مقابل صفای روحانی و سلامت نفس و آزادگی و رستگاری جاوید باشد. شاید حافظ میگوید: خداوندا تو این همه جلوه ها و زیباییهای غیر مجاز و گرفتاریها و دلهای فریبنده را خودت آفریدی، ما با ضعف بشری طبیعی است که در مقابل این همه عشوه های دنیا فریب میخوریم، فریب خوردن ما بیکه تازان که سهل است، هیچ کاروان فضیلت و تقوی هم از این راهزنان مال و جاه و مقام مراتب دانش صوری جان سالم بدر نخواهد برد. اینجاست که باحافظ هم داستان می شویم و در دل میگوئیم:

شد رهن سلامت زلف تو وین عجب نیست

گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

من خیال میکنم امکان ترجمهٔ شورانگیز شاهکارهای عرفان فارسی از این قبیل بسیار کم است و علی الاصول درك زیباییهای اعلای هنری جهان را باید حتی الامکان در همان شرایط اصلی و محیط اصیل خلاقیت آن آثار جستجو کرد. دانشمند زبان شناس ممکن است این بیت عارفانهٔ حافظ را بزبان دیگری ترجمه کند ولی برای ذوق شخصی من دشوار است که بپذیرم که مترجم بتواند قالب هائی به این زیبایی در زبان دیگری تلفیق کند، اگر هم کسی در این ترجمانی توفیق استثنائی حاصل کند برای من فرصت این ممارست نیست که بر اثر آن، کاشف و شاهد شاهکاری در سرحد سخندانی و زیبایی و جمال باشم. برای من از نظر علمی دشوار است

که بپذیرم که مترجم زبان شناس، این درهم آمیختگی مفاهیم و قالبها را در دو زبان بخوبی درك کند و علاوه بر آن در این نقل و انتقال مفاهیم و به اصطلاح علمی بازده (Rendement) آن هم در سرحد بلاغت باشد (چنانکه پیشتر عرض کردم نقل و انتقال مفاهیم را نیز میتوان با وجوه علمی سنجید و درباره محدودیت و بالنتیجه بازده آن بحث کرد).

وقتی گیرنده و فرستنده وظایف خود را تعویض کردند مسئله گفت و شنود و سؤال و جواب برقرار میشود، این یکی از مسائل اساسی معرفت است. در علوم ریاضی و عقلی سؤال و جواب فقط در چهارچوب يك سازمان و سیستم منطقی - Logical Structure - صورت میگیرد. سؤالی که از چهار دیوار اصول آن علم قدمی بیرون بگذارد اصلاً نمی بایست مطرح شود. مثلاً اگر سؤال کنیم که از نقطه ای بروی زمین کسی در جهت نصف النهار معینی حرکت کند، بعد بکجا میرسد؟ جوابش این است که به همان نقطه و مبدأ برمی گردد. این سؤال و جواب در وادی هندسه اقلیدس صورت گرفته است و ما میدانیم که شکل زمین کروی است. این سؤال درباره کره مفهوم دارد و آن جواب برای کره صادق است اما اگر همین سؤال را در باره جهان آفرینش عنوان کنیم، دیگر سؤال پذیرش و استواری خود را از دست میدهد. سؤال مذکور وقتی تحقق منطقی مییابد که مفهوم علمی (نه احساسی) جهان آفرینش و معنی جهت و حرکت در آن توجیه شده باشد و در بعضی فضاهاى ریاضی اساساً زاویه و جهت ممکن است وجود نداشته باشد. تا چهارچوب هندسه فضا مفروض نشود، جوابی بر اینگونه پرسشها متصور نیست.

حدت ذهن و عمق نظر حافظ است که بدون درك مدارج علمی تخصصی این گونه دشواریها را خوب حس میکند و از اعماق ضمیر فریاد برمی دارد که :
این راه را نهایت صورت کجا توان بست

کش صد هزار مشکل بیش است در بدایت

همچنین در منطق دو گانه (Boolean Algebra) که امروز حتی در مدارس متوسطه اروپا و آمریکا تدریس میکنند، فقط دو عنصر وجود دارد: صفر و يك.

نفس عمل جمع را چنین تعریف میکنند: میگویند يك بعلاوه يك مساوی يك است. در چنین سازمان منطقی نمیتوان سؤال کرد که مثلاً يك بعلاوه دو چقدر است

چون عدد دو در دستگاه این منطق وجود ندارد .

از این مقوله بگذریم. یکی از خصایص علم این است که سؤال خوب و صحیح را محدود میکند. سؤال کردن مشکل است اما دشواری جواب دادن هم معقول است. روی همین نظر کلی است که می بینیم در علم هر روز سؤالات نو طرح میشود، جواب های تازه پدید می آید. مثلاً وقتی در اوایل قرن بیستم ریاضی دان بزرگ آلمانی هیلبرت (David Hilbert) چند مسئله ریاضی که در آن عصر لاینحل بنظر میرسید، مطرح کرد، اینک بعد از پنجاه سال بسیاری از آن مشکلات کامل حل شده است. عموماً سؤالاتی مشکل ریاضی یا فیزیک و علوم در زمان ما در مدت چند سال روشن میشود - پیشرفت های عظیم و سریع صنعت فضا نوردی و دستگاههای خودکار کنترل از دور مرهون سرعت و پیشبرد مسائل علمی است .

این واقع بینی و گامبرداری منظم در راههای پیش بینی شده از خصوصیات علم و تکنولوژی است. معلوم نیست پیشرفت علم و صنعت در پنجاه سال آینده از آنچه که در سه هزار سال پیش بدست آورده ایم کمتر باشد . اما در هنر و فرهنگ اینطور نیست. مقررات و گرامرهای سنتی خطا و استثناء را تا حدودی مجاز می شمارند، شاعران و هنرمندان خلاق مسائل فرهنگی و هنری و فلسفی را که با جان و روح انسانها و روابط ایشان سروکار دارد مطرح میکنند ، این سؤالات را گاه بیگانه از چهارچوب تعریف و گرامر علم مورد بحث بیرون می روند، چون اساساً خود چهارچوب هم مشخص نیست بهمان نسبت هم جواب دادن به این سؤالات دشوار است. اگر اهل ادب بر من خرده نگیرند میتوانم عرض کنم که این همه بحثهای لذت بخش هنری و فرهنگی و فلسفی و علوم انسانی که قرنهای در فضای مدارس بشریت طنین انداخته، از همین نوع است بگفته حافظ :

گفتگوی من و دلدار مرا پایان نیست آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

در سرحد علم سؤال دقیق بدشواری طرح میشود ولی کشف جواب دقیق مقدور است. در مورد شعر و ادب مراتب متفاوت است. در دریای فرهنگ و هنر شور و شر و طوفان ، کشتی سؤال و جواب را درهم میشکند . غالباً نوآموزان و داعیه-

داران و کم تجربه‌های ادب و هنر و وقتی در این ورطه افتادند آنگاه بسراغ علم و منطق و صرف و نحو میروند ولی هنرشناسان میدانند که این کار حاصلی ندارد، صلاح در پیروی از صاحب نظر طوفان دیده و محوشدن و اتحاد عاشق و معشوق است.

در این ورطه کشتی فروشد هزار که پیدا نشد تخته برکنار

در این بحر جزمرد داعی نرفت گم آن شد که دنبال داعی نرفت

در علم کار آموختن الفباء یعنی دستور و باصطلاح دیکسیونر علمی نسبتاً سهل است. طلبه علم دائماً در تفکر و تحقیق و تجسس و گفت و شنود دقیق است و سئوالات او راهی به جواب دارند. مدارج لذت علمی در خلق و تکوین و تشخیص راه رسیدن از معلوم به مجهول است. زیست عالم محقق در کشف این راه‌های تازه است.

در فرهنگ و هنر، زبان پهناور و کتاب لغت بی انتها است. کشش و کوشش و زیست هنرمند در جهان هنری است که پیش از او خلق شده است.

با اینحال هنرمند خلاق هم مثل محقق دائماً در جستجوی نقش‌ها و پدیده‌های نو و ایجاد گلستانهای تازه است، اما غالباً جواب مسئله برای هنرمند معلوم نیست؛ ولی سرخوشی او هم در این نابسانی و سرگردانی اوست.

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم

یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

هر قطره‌ای در این ره صد بحر آتشین است

دردا که این معما شرح و بیان ندارد

بنظر من گرفتاری در این هردو است، نه او نشان دارد و نه ما خبر داریم. این سرشکستگیهای جانسوز مایه نورافشانی هنرمند و ماجرای زندگانی اوست. هنرمندان کم بینش مبتدی و مدعی، در ظلمت دنبال راز پوشیده میگردند، اما هنرمند حکیم بر این نکات واقف است و در دل میگوید:

اگر چه موی میانش به چون منی نرسد

خوش است خاطرم از فکر این خیال دقیق

هنرمند نو آموخته که همبستگیهای علم و فرهنگ را خوب درک نکرده، و بعلت دوری از منطق و علوم عقلی احیاناً «علم زده» هم شده است بجای اینکه فضای سینه را

از دوست پر کند در تلاش می افتد که مرغ هنر را بدام منطق بیندازد و دستور و نحو هنر را انسان که خودش می داند بر حال و محو، فرمانرو کند .

من در لذتجوئی و ارزیابی از مدارج هنری و ادبی زبان فارسی هیچگاه این پای بندی را نپسندیده ام . به تذکرة الاولیای عطار و سایر کتب فلسفی عرفانی و گفته های سعدی و فردوسی و دیگران از دریچه خرد گیری علمی و بایگانی الفاظ با ذره بینی عقل نگاه نکرده ام . البته این سلیقه خصوصى من بوده است .

زهد رندان نو آموخته راهی بدهی است

من که بد نام جهانم چه صلاح اندیشم
در باره فرهنگ و ادب ایران گفتنی بسیار است تا آنجا که من با همه سالهای
مهجوری گاهی پیش خود خیال می کنم که :

قصه ها دادم ز آنها که نباید بسخن نکته ها دادم ز آنها که نگنجد بسرود

اما چون در دانشگاه و در ایران ارباب هنر و دانشمندان ادیب بسیارند ، ادای
مطالب ادبی تخصصی را بقلم شیوا و بیان شیرین ایشان برگذار میکنم . این مختصر
وظیفه ای بود که من در افتتاح این رشته سخنرانی های ادبی داشتم .

آقایان ادبا و نویسندگان! شما وارث گنجینه عظیم هنر و فرهنگ ایران هستید.
باز وظیفه شماست که آینده فرهنگی روشنی را که در پرتو همت شاهنشاه آریا مهر
درافق ایران پدیدار شده به هموطنان و جهانیان ارائه فرمائید .

امروز که ایران آماده جهش بزرگ فرهنگی و اقتصادی است؟ رسالتها و ارشاد-
های شماست که باید در دانشجویان و دانشگاهیان تحرك و عشق بتحقیق و شوق معرفت
طلبی ایجاد کند .

این خون که موج میزند اندر جگر ترا در کار رنگ و بوی نگاری نمیکنی
در آستین زلف تو صد نافه مدرج است و آن را فدای طره یاری نمیکنی
امیداورم که هنر نمائی شما ارباب قلم و ادب، سهم بسیار بزرگی در انجام انقلاب
آموزشی داشته باشد .

در این مورد اینجانب در حدود اختیارات خود دانشگاه تهران را متعهد میکنم
به تقدیم دو جایزه، هر يك معادل پنجاه هزار ریال برای بهترین اثر تحقیقی مربوط به

تاریخ و فرهنگ و ادبیات ایران که در سال تحصیلی جاری در دانشگاه تهران تدوین شود، همچنین پنج جایزه ده هزار ریالی برای برجسته ترین آثاری که در این زمینه‌ها دانشجویان دانشگاه تهران تحریر کنند.

قطع دارم شما بامن هم عقیده‌اید که نباید بانتظار نشست که فلان استاد خاور-شناس فرهنگی بخشی از تاریخ یا نقشی از زیبایی فرهنگ ما را در یکی از گوشه‌های بازار معرفت جهان عرضه کند. البته دقت و ممارست مستمر این استادان ایران دوست قابل تحسین است، ولی دانشجویان ما نیز باید بیشتر همان شیوه‌ها را فراگیرند و به سرعت در وادی تحقیق پیش بروند. نظر بدلائلی که بیشتر عرض کردم در بسیاری از مطالعات هنری و فرهنگی و تاریخی ایران، ایرانی هنرمند میتواند از بینش مخصوص و زبان دانی خویش بوجه اعلی بهره‌ور باشد.

امیدوارم استادان دانشگاه تهران بکمک مقامات رسمی، طرحی بریزند که فرهنگ و ادب فارسی و تاریخ جامع ایران زیر نظر دانشمندان ایرانی با برنامه دقیق تنظیم شود.

این فرهنگ را باید جامه مناسبی پوشانند و روانه مراکز معرفت جهان کرد. همچنین در صلاحیت شماست که واردات خواننده و ناخوانده هنر و ادب جهان را که بسرزمین ماهرجم آورده جامه ایرانی بپوشانید و این جامه غرب زدگی را که بخشی از مردم ایران را پوشیده بدور بیندازید.

برون خرام و بیرگوی خوبی از همه کس

سزای حور بده رونق پری بشکن

چو عندلیب فصاحت فروش شد حافظ

تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

از برنامه‌های مهم ادبی دانشگاه یکی گسترش زبان فارسی برای جذب و ترجمه مفاهیم نو از علوم تخصصی فنی، پزشکی، قضائی، علمی و فلسفی است. ما سعی خواهیم کرد که در حدود امکانات مالی دانشگاه اساتیدی که بزبان و فرهنگ زیبای فارسی تسلط دارند در دانشگاه جمع کنیم و مرکزی بوجود بیاوریم که در آن گسترش زبان فارسی در سطح بالا مورد نظر باشد. در سطح متعارف نیز جوانان و دانشجویان را هدایت خواهیم کرد که زیر نظر استادان دانشکده‌های

مختلط به ترجمه کتابها و مدارك علمي و فني بپردازند و اين دائره در دانشگاه در آينده نزديك شروع بكار خواهند كرد .

خلاصه عرايض من اين بود كه بسياري از فعاليتهاي علمي و هنري بشر را ميتوان بصورت زباني دانست. انتقال مفاهيم قواعد و حدودي دارند ، زبان علم دقيق و مجموع است، زبان هنر آزاد و پريشان، هنرمند و عالم محقق هر دو در كار تكوين و آفرينش اند، يكي سرگشته است و ديگري بسوي آينده ميراند ، جامعه باين هر دو نيازمند است .

اما اينكه تاچه حد فرهنگ و هنر مثبت و پيشرو، بشر را در پيشرفت علوم تكنولوژی و نوسازی تمدن جهاني ارشاد ميکند خود مبحثی است که بايد در موقع مناسبتري بآن پرداخت . همينقدر عرض ميکنم که در مورد بخصوص کارهای تحقيقي خودم که در مجامع علمي پذيرش جهاني يافت، اذعان دارم که تا اندازه اي از سرچشمه فرهنگ و ادب فارسي فيض و ارشاد يافته ام . اهل معرفت مي دانند که ورزش زيبا شناسي در مدارج فرهنگ و هنر تاچه اندازه در پرورش نيروي بينش و رهروي و راهنمائي مؤثر است .

از عنايتي که نسبت بدانشگاه تهران و رشته هاي سخنراني و شخص اينجانب مبذول فرمودند بي نهايت سپاسگزارم و با اين ابیات حافظ که در زبان ادب، مناسبتی هم با کارهای علمی و سرگذشت اينجانب دارد، سخنراني را پايان ميدهم :

سالها پيروي مذهب رندان کردم

تا به فتواي خرد حرص بزدان کردم

من به سر منزل عنقا، نه بخود بردم راه

قطع اين مرحله با مرغ سليمان کردم

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعيت از آن زلف پريشان کردم

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع

گرچه درباني ميخانه فراوان کردم

اين که پيرانه سرم صحبت يوسف بنواخت

اجر صبري است که در کلبه احزان کردم

پايان

دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی *

شعر معاصر ایران

- ۲ -

در سال ۱۲۹۶ هجری شمسی ملك الشعراء بهار انجمنی بنام دانشکده مرکب از چند تن از ادبا و شعراء تشکیل داد و آن انجمن پس از یکسال مجله‌ای بنام دانشکده منتشر کرد. بهار در شماره اول آن مجله نوشت که مرام انجمن ترویج روح ادبی و تعیین خط‌مشی جدید در ادبیات در عین احترام به میراث ادبی گذشته است. این مرام که بهار آن را مرام تکاملی در ادبیات می‌خواند مورد اعتراض و انتقاد روزنامه تجدد که در تبریز به مدیریت جوانی پر شور و میهن پرست بنام تقی رفعت انتشار می‌یافت واقع شد. رفعت ورزیدگی و معلومات کافی در زبان فارسی و ادبیات قدیم ایران نداشت و علاوه بر اشعاری که بزبان ترکی عثمانی بشیوه گروهی از شاعران نوپرداز ترك میسرود در شعر فارسی نیز بهمان شیوه طبع آزمائی و آثار خود را در روزنامه «تجدد» و مجله «آزاد پرستان» تبریز در فاصله ۱۲۹۷ - ۱۳۰۰ خورشیدی منتشر می‌کرد. او زبان و ادبیات فرانسه را نیز در ایام تحصیل در اسلامبول فرا گرفت و گرایشی به نهضت انقلابی و سبک جدید بعضی از شاعران ترکیه که تقلیدی از شیوه‌های شعری اروپائیان - خاصه در مورد شکل و قالب اشعار است - پیدا کرد و برخلاف نویسندگان مجله دانشکده بجای تحول و تکامل بیک انقلاب کامل در ادبیات ایران و به تغییر و تصرف در قالب‌های قدیم و نزدیک ساختن آنها با شعار اروپائی از حیث شکل و معنی معتقد شد. مطالعه مقالات و اطلاع بر مناظرات و انتقادات متقابل مجله دانشکده و روزنامه تجدد تبریز از لحاظ تاریخ شعر فارسی معاصر و ازین نظر که نویسندگان هر دو نشریه در سال ۱۲۹۷ خورشیدی به ضرورت تحولی در ادبیات ایران معتقد بودند ولی در کیفیت آن تحول اختلاف سلیقه داشتند و همچنین نظری با شعار مندرج در آن دو نشریه خالی از فایده نیست. این مناظرات از بعضی جهات و تاحدی جدال معروف ادباء مشهور به متقدمین و متأخرین را در قرن هفدهم فرانسه و هم‌چنین اختلافات کلاسیک‌ها و رومانیک‌ها را در قرن نوزدهم تاریخ آن کشور بخاطر می‌آورد.

✱ ✱ ✱

در این جا باید یادآوری شود که بی‌اعتنائی نسبت به علائق آشکار و نهانی و پیوستگیهای ضروری و طبیعی شعر فارسی با طرز خاص اندیشه شاعرانه و تخیل ادبی و کیفیت احساس اصیل ایرانی و بعبارت دیگر نخستین علائم بارز انحراف در ساحت شعر فارسی از لحاظ شکل و معنی و موسیقی الفاظ و ترکیب عبارات و آهنگ کلام منظوم در افکار و اشعار مرحوم تقی رفعت و شاگردان مکتب او در تبریز در فاصله سالهای ۱۲۹۷ و ۱۳۰۰ خورشیدی آشکار شد.

* «آدرخشی» با «د» است نه با «ذ»

ضمناً تذکار این نکته بیفایده نیست که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری (در حدود ۱۲۹۱ خورشیدی) یعنی قریب ده سال پیش از تقی رفعت یکی دیگر از دانشمندان و آزادیخواهان شریف آذربایجانی که هنوز خوشبختانه در حال حیات است (تحت تأثیر عده‌ای از شاعران جدید ترك از قبیل: عبدالحق حامد، توفیق فکرت، حسین سعادت، علی اکرم، حسین سیرت، سامح فتحی، عبدالله جودت، فائق عالی، جلال ساهر، امین بلند، احمد هاشم، شهاب‌الدین سلیمان، تحسین قدری، سلیمان نسیب، خالد فخری و ممدوح سلیمان که در همان ایام چندین بار بهتراز پیامبر و پیشوای «نوپردازان» امروز ما بدترین تقلید را از ادبیات اروپائی میکردند) با احساس نزدیک شدن جنگ بین الملل اول قطعهای تحت عنوان «به سوی رزم» بزبان فارسی ساخت و در شماره ۴۰ (چهل) مجله ادبی رباب که در استانبول بزبان ترکی نشر میشد در تاریخ ۱۳ ذی القعدة ۱۳۳۰ هجری (۱۲۹۱ خورشیدی) بچاپ رساند که عیناً نقل میکنم:

به سوی رزم

ای سایه! ... ای سیاهی مجهول کیستی؟

کالوده‌ای بخون دك و پوزت - تو نیستی

جز غول کارزار همانا تو حریبا ...

حربی ... به رغم ما چو در آئی بیا بیا:

من هم ترا همیشه فرو برده چنگ تیز

میخواهم و هماره بپا کرده رستخیز!

در لاشه که اولت آغاز میکند،

در خانه که روی تو در باز میکند ...

(گوینده این اشعار پس از مراجعت بایران از آن گرایش موقت و تفننی آمیز عهد جوانی که نتیجه توقفش در ترکیه بود بکلی اعراض کرد و امروز که دوران سالخوردگی خود را در انزوا و مطالعه و تألیف بسر میبرد از ناقدان بصیر و سخن شناسان علاقه‌مند به شعر و ادب حقیقی ایران است.)

باری این غفلت‌ها یا تغافل‌ها و بلکه این نوع کوشش‌های بد فرجام بمنظور قطع رابطه شعر فارسی از ریشه‌های فرهنگ ملی و بعثت شیفتگی مطلق در برابر همه مظاهر فرهنگ و تمدن غرب و از آنجمله در برابر شکل و محتوی شعر غربی بتدریج، چنانکه گفته خواهد شد، در اوایل دوره دوم (یعنی از ۱۳۰۰ خورشیدی ببعد) به مرحوم نیما یوشیج (که تا ۱۳۰۰ نامش علی اسفندیاری بود) و همچنین به اولین مروج و هوادار او مرحوم محمدضیاء هشتروندی سرایت کرد و پس از مدتی وقفه و گرایش اضطرابی در قسمت اعظم دوره دوم بجانب اعتدال، و در اواخر آن دوره و در جریان دوره سوم بوجهی شدیدتر و افراط آمیزتر از بار اول در شعرهای ثلث سوم زندگانی نیما و پیروان و هواداران جدید او در میان نسل جدید ظاهر شد، و بالاخره در «موج نو» - موجی که امروز می‌کوشد حتی از سر نیما و مکتب طرفداران سابقش نیز بگذرد - به خودنمایی پرداخت.

همه این اوضاع و احوال و شیفتگی‌ها و آشفته‌گی‌ها معلول يك علت مهم اجتماعی یعنی برخورد تمدن و فرهنگ ملی ایران با تمدن مغرب زمین و امتزاج و اختلاط اشتباه انگیز جلوه‌های اقتصادی و صنعتی و سیاسی و اداری زندگانی اروپائی با نموده‌های فلسفی و فرهنگی و هنری آن در ذهن ایرانیان و بالاخره محصول تضادها و تناقض‌های ناشی از این برخورد ظاهراً نرم و گرم و بخشنده و باطناً ریشه‌کن و سوزنده و کوبنده بود، در توضیح این معنی کافی است گفته شود که از اواسط دوره قاجاریان رجال اصلاح‌طلب یا فرنگه رفته مانند میرزا تقی‌خان امیرکبیر و عبدالرحیم طالبوف و میرزا حسین‌خان سپهسالار و حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی و امین‌الدوله و مخبرالدوله و صنیع‌الدوله و ظهیرالدوله هنگامی که اصول آزادی خواهی و اقتباس روش‌های اداری و قضائی و قانون‌گذاری و فنون و صنایع غرب را با نیتی صادق و بحکم ضرورت در ایران عهد باصری و مظفری تشویق و ترویج میکردند چون شخصاً در جوانی کمابیش از سرچشمه معرفت و تربیت ایرانی و اسلامی سیراب شده بودند بر اثر اعتماد بنفس و اعتقاد به نیروی مقاومت ارزش‌های معنوی و عظمت میراث فرهنگی ما شاید بخاطرشان خطور نمیکرد که در همان موقع باید از سوئی ایرانیان را بفرار گرفتن فنون و صنایع و تأسیسات سیاسی و اصول مترقی آموزش و پرورش غرب ترغیب کنند و از سوی دیگر آنان را متوجه کوشش بیشتر در راه حفظ معنویات و ذوقیات و تقویت مبانی و مظاهر مهم آنها یعنی زبان و اندیشه فلسفی و عرفان جهان بین و ادبیات پرمایه ملی نمایند، و هم‌میهنان خود را بموقع آماده مقابله با خطر ترک‌تاز و استیلای زبان و ادبیات ملل خارجی و پیشرفته در علم و صنعت و سیاست و تجارت بر زبان و ادبیات فارسی و روح و فکر ایرانی سازند.

در اوایل مشروطیت هم که این خطر بسبب عدم التفات رجال دوره قاجاریه با اهمیت و پیش‌گیری آن، تا حدی آشکار شد باز چند تن از پیشوایان نامی و مؤثر مشروطیت هنوز آنچنانکه می‌بایست به تشخیص منشاء و منبع اصلی خطر قادر نشدند و حتی خودشان در آن واحد، هم با آغوش باز باستقبال آن رفتند و هم سایه آن را بشمشیر زدند:

مثلاً از طرفی در دوره ادبی روزنامه مشهور «کاوه» که پس از جنگ جهانی اول بوضع آبرومندانه‌ای و بزبان فارسی در برلین منتشر میشد در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ میلادی مقارن ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ خورشیدی مؤسس ارجمند و مدیر دانشمند آن با شدت و خدت و بدون قید و شرط اعلام میکرد که ایرانی باید روحاً و جسماً و ظاهراً و باطناً اروپائی شود (۱) و باین نکته توجه نمیکرد که یکی از نتایج منطقی و عملی این فتوا برانگیختن یا نوازش حس انصراف و تحقیر و اعراض نسل‌های جوانتر نسبت به زبان و ادبیات کشور خواهد بود و عجب آنکه از طرف دیگر در همان دوره از همان روزنامه کاوه درباره دفاع از زبان و ادبیات فارسی و ضرورت حفظ خصوصیات و بزرگداشت فرهنگ ملی و لزوم تحقیق و تتبع در احوال و آثار گویندگان نامی بویژه فردوسی تأکید و اهتمام بلیغ بکار میرفت و اشعار ایرانیانی که در همان ایام بوجه مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر ادبیات جدید

(۱) نویسنده بزرگوار این عبارت اگرچه بعد از چند سال از این نوشته خود استغفار کرد ولی آن نوشته در آن زمانه آشفته اثر خود را بخشیده و «تیری از شست بدر رفته و کاری شده بود»

ترك و ادبیات اروپا قرار گرفته و اول در اسلامبول و سپس در تبریز سروده شده بود بنام **ادبیات خان والده** (ظاهراً خان والده اسم محله یا مهمانسرای بود در اسلامبول که بعضی از ایرانیان مهاجر در آن سکونت داشتند) مورد تمسخر و استهزا، و انتقاد قرار می گرفت و در برابر آن اشعار از شعر صحیح و اصیل و فصیح فارسی دفاعی جانانه بعمل می آمد! عبارت دیگر روزنامه کاهه مقدمه را که عبارت از لزوم اروپائی شدن ایرانیان از حیث ظاهر و باطن و جسم و روح باشد در بست قبول می کرد ولی بایکی از نتایج آن یعنی ادبیات خان والده و انعکاس آن در ایران سرسختانه می جنگید. بقول مولوی ... حیرتم در چشم بندی خدا. دلیل مخفی ولی قطعی این تناقض آشکار نیز متزلزل شدن بنیان فکر فلسفی و جهان بینی مستمر و چندین هزار ساله ایران در نتیجه نفوذ و استیلای تدریجی فکر فلسفی غرب خاصه تجلیات و تحولات تضاد پرور و بن بست آفرین آن در ظرف چهار قرن اخیر تاریخ اروپا و عدم وقوف جامع و کافی پیشوایان فکری و اجتماعی ما از اواسط دوران قاجاریه تا چند سال پیش از این باین نکته باریک و حتی در بعضی موارد همدستی نا آگاهانه خود آنان باین تسلط و استیلای همه جانبه بوده است.

بدیهی است که حاصل این شیفتگی ها و سرگشتگی های هادیان قوم در آن زمان چیزی جز سرگردانی و گمراهی جوانان دین و دل باخته نمی توانست باشد. ازین رو هم چنانکه اکثر سیاست پیشگان جوان ما در آن عهد در تماس با تمدن مغرب زمین بنظر اهل شیوه حکومت «دموکراسی» و نموده های سطحی روش قانون گذاری و کشورداری غربی بیشتر و به بنیاد های تاریخی و اصول و شئون عمقی و شرائط و هدف های آنها کمتر توجه کردند گروهی از هنر مندان و نویسندگان و گویندگان جوان ما نیز در آن روزگار، که بسبب انقطاع از گذشته، دیگر درك روشنی از میراث ادبی غنی و حتی مقتضیات زمان و زبان و ادب معاصر نداشتند و بعزت بی اطلاعی (یا کم اطلاعی خطرناک تر از بی اطلاعی) از حقیقت و خصوصیات فرهنگ غرب نیز ناگزیر تصور و تصویر مبهم و معشوشی از آن بدست آورده بودند در زمینه هنر و از آن جمله در مورد شعر، قبل از هر چیز متوجه قالب و وزن و وضع قافیه بندی شعر اروپائی و طرز جمله بندی نظام و نثر زبانهای غربی و طبقه بندیهای مخصوص هنر اروپائی از قبیل کلاسی سبزم - رومانیزم - رآلیزم - ایده آلیزم - سور رئالیزم و غیره شدند و شرائط انقلاب و تحول ادبی را منحصرأ در قالب شکنی و تغییر در وضع وزن و قافیه یا در گرایش سطحی به طرز احساس و بیان و القاء غربی ها جستجو کردند و بدین ترتیب در این تماس سطحی بجای تصرف ابتکار آمیز به تقلید کورکورانه و تبعیدی و تصنعی پرداختند و در مورد شناخت خود و دیگران چون ندیدند حقیقت ره «افسانه» زدند.

نظیر این وضع کم و بیش در زمینه موسیقی و معماری و شهر سازی و نقاشی و سایر هنر های زیبا نیز بتدریج پیش آمد و مفهوم کلام جلال الدین بلخی آشکارتر شد. آنجا که فرماید:

آفتی نبود بتر از ناشناخت. (۱)

(۱) برای آگاهی بیشتر از نظر و عقیده نگارنده این سطور در باب تحول و آشفته گی فکری و ادبی ایران در دوران معاصر رجوع فرمائید به خطابه و رودی وی در فرهنگستان. آن خطابه در اسفند ماه ۱۳۲۱ خورشیدی تحت عنوان «رستاخیز ادبی ایران» ایراد شده و

پس قزحدی معلوم شد که رهبران سیاسی و اجتماعی ما سالهای پیش از ۱۳۰۰ خورشیدی بسبب سرگشتگی و نزدیک بینی و غالباً با وجود حسن نیت بموازات کوشش در تحکیم مبانی استقلال سیاسی و ادبی ایران، بدست خود پایه های وحدت و شخصیت و هویت ملی وارکان ارزش های پایدار ما را در زمینه جهان بینی و اندیشه و دید فلسفی و هنری و عرفانی قوم ایرانی میلرزاندند و عجب این که خودشان هم ازین وضع شکایت میکردند.

با این مقدمات میتوان گفت که در پیدایش گسستگی و جدائی خطرناکی که قسمتی از مردم درس خوانده و یا باسواد ایران را در اوایل دوره معاصر از فرهنگ و اندیشه اصیل خود غافل و امر را بر آنان مشتبه کرد بعضی از سیاستمداران دانشمند میهن پرست و غرب زده، پیشتر و بیشتر از جوانانی نوحاسته و نوجو مانند تقی رفعت و نیما یوشیج که شدیداً ولو بطور غیر مستقیم تحت تأثیر افکار راهنمایان و رهبران راه گم کرده ما بودند سهیم و شریک هستند و بی جهت نیست که امروز گروهی از مستعدترین جوانان و روشنفکران ما بمحض اخذ علوم و فنون جدید که فی نفسه ضروری است از پادشاهان آنها یعنی هنر و اندیشه و عرفان ایرانی و حتی هنر و اندیشه روشن بین بطور کلی، روگردان و گریزان میشوند ولی در پرستشگاه يك بت جدید و غولی زنجیر گسسته و بی لکام بنام «**تکنولوژی محض**» زانو میزنند و خواه ناخواه، بعمد یا باشتباه علم خودکار آفرین (Cybernetique) را بیش از حد معقول بساخت روحیات و معنویات و عواطف و ذوقیات و وجدانیات مستولی می کنند و در برابر اکثر نموده های درهم پیچیده فنی و فکری و فلسفی و سیاسی و هنری متضاد یا متوافق تمدن امروزی مغرب زمین که با اندیشه تنازع بقا و اصل زور گوئی و ستیزه جوئی و تسلط عملی مادیات بر معنویات و جنگ سرد و گرم و تضادهای حاصل از آزادی صلح طلبی و رفتار جنگجویانه در آمیخته است، و در اغلب موارد دچار بن بست وحشت انگیزی شده و در ظرف عمر يك نسل دنیا را بادو جنگ جهانگیر بجاك و خون کشیده است، بی چون و چرا سر تسلیم و تعظیم فرود می آورند یا آن که بدون تفکیر و تشخیص جنبه های خوب و بد آن تمدن نسبت بهر چه غربی است گاهی تعلق و انقیادی عاجزانه و زمانی بیزاری تعصب آمیز و عامیانه دارند.

من بارها از خود پرسیده ام که کشور ایران که در سراسر تاریخ خود و تقریباً در همه قرون آن همه هنرمندان و گویندگان و نویسندگان و متفکران اصیل و پرمایه و جهان بین در دامن خویش پرورانده چرا و چگونه در قرن اخیر شاعر و متفکری لااقل به اهمیت **تاکور** و **اقبال** لاهوری که هر دو بنوعی دارای شخصیت و تأثیر قوی در زمینه ملی و بین المللی بوده اند پدید نیآورده است. و جواب سؤال را - اگر اشتباه نکرده باشم - در این یافته ام که تاکور و اقبال با آن که بیشتر و بهتر از اکثر گویندگان و نویسندگان قرن اخیر ایران با زبان و ادبیات خارجی آشنائی داشته اند با اندیشه و زبان و هنر ملی قطع رابطه نکرده و کمال مطلوب را در تقلید صرف از ادبیات اروپائی حتی از لحاظ شکل و قالب شعر نجسته اند ولی در ایران

در همان ایام در روزنامه کیهان ادبی و مجله آموزش و پرورش و نامه فرهنگستان بچاپ رسیده است. (غ. ر). این رساله اخیراً جداگانه با نهایت مرغوبی بوسیله مجله ارجمند و حید بچاپ رسیده. (یغما)

بجهاتی که گفتم و نیز بعللی که شرح آنها از حوصله این گفتار خارج است تا این اواخر باین معنی توجه کافی و کامل نشده بود.

من این مطالب کلی را که ظاهراً بی شباهت به حشو زاید و معترضه بیفایده نیست در اوائل این گفتار مربوط به شعر معاصر بمنظور خاصی بیان میکنم زیرا ضمن آنچه بعدا خواهم گفت ناگزیر خواهم شد که برای توضیح کیفیت بعضی از انحراف های ادبی مثالهایی ذکر کنم و چون این مثالها در زندگی و افکار و عقاید و اشعار مرحوم نیمایوشیج و پیروان دیروزی و امروزی او بیشتر یافت میشود بحکم ضرورت از آن مثالها استفاده خواهم کرد. من به نیمایوشیج از این حیث یعنی از لحاظ اینکه دانسته یا ندانسته با آثار و عقاید خود یکی از مهمترین مظاهر انحراف و مؤثرترین عوامل سرگشتگی در ادبیات معاصر ایران شده اهمیت بسیار قائلم و حتی به گروهی شاعر و متشاعر و نویسنده و نویسنده نمای غرب زده که ناچار نیمازده هم هستند حق میدهم که با دریافت ناقص و باطل و تصور و تصویر منحرف و کج و معوجی که از حقیقت شعر و ادب ایرانی و خارجی دارند مرحوم نیما را بنامهای مختلف از قبیل **پسدر و پیشوای شعر نو** یا **دیباجه شعر روزگار معاصر** و یا **مبتکر شعر جدید** و غیره و غیره بخوانند و بستانند و در پناه شهرت کاذب او کسب شهرتی کنند ولی پیش از آنکه در این گفتار وارد این مباحث شوم اعلام میکنم که اگر در این بحث بجهاتی که گفتم از نیما و آثار او و هوادارانش بیشتر، و از شعراء اصیل معاصر و آثارشان کمتر سخن بگویم این معنی نباید حمل بر این شود که برای او و امثال او از لحاظ شاعری بمعنی حقیقی کلمه قدرت و منزلت بیشتری قائلم. بلکه عکس این موضوع صحیح است.

همچنین نباید تصور شود که امروز چون نیما در گذشته و شخصاً امکان دفاع از خود ندارد موقع را مناسب یافته و ناجوانمردانه چوب بهمرده میزنم، زیرا امروز طرفداران و عواخواهان نیما که حتی کمتر از او انصاف در داوری دارند زنده و با اصطلاح «سرومرگنده اند» و بعضی از آنها بحمدالله در سایه تشویق بیدریفی که از جوانان میشود در بعضی از دستگاههای ملی و دولتی از آنجمله مؤسسات سمعی و بصری مانند تلویزیون و رادیو و پاره ای از مطبوعات مشاغل مهم و مقاماتی حساس و مؤثر دارند و یقیناً بشیوه خود بمقابله و احیاناً در این مورد به مغالطه برخوانند خاست و جز این نیز انتظاری از آنها نمیرود.

اما اگر بخاطر داشته یا خواننده باشید من در اسفند ماه سال ۱۳۲۱ خورشیدی در خطابه ورودیم بفرهنگستان ایران که در آن سخن از رستاخیز ادبی ایران و هنگامه تحول فکری و ادبی و دفاع از ادبیات گذشته و پیش بینی ها و پیشنهادهایی درباره آینده میرفت گذشته از آنکه هر گونه افراط و تفریط و تعصب نا آگاهانه را که نیما در آن زمان از مظاهر زنده و عوامل کوشنده آن بود با استدلال و توضیح و مقایسه محکوم کردم در همان خطابه یکی دیگر از مظاهر انحراف فکری و ذوقی در آن روزگار را که از بعضی جهات درست از بعضی جهات در نقطه مقابل نیما قرار گرفته و اصلاً منکر و مخالف شعر و شاعری بود و عقده هایی بر دل داشت بعلت تعصب و لجاج و مردم فریبی و گمراهی مورد تجزیه و تحلیل روحی قرار دادم و با آنکه او در آن موقع زنده و سرسخت و شجاع و مبارز و گشاده زبان و درشت گو و درشت خو و مدعی رسالت اخلاقی و اجتماعی و صاحب روزنامه و مجله ای کثیرالانتشار و مرد پیکار و

«پیمان» بود و نفوذ عجیبی میان جمعی از جوانان و سالمندان بهم زده و بسوزاندن دیوانهای سعدی و حافظ تاجه رسد با شعار بهار و نیما فرمان داده بود با انتقاد از او پرداختم - از واکنش شدید او و طرفدارانش نیز نیندیشیدم و رساله‌ای راهم که آن مرحوم پس از خواندن خطابه من در ذم شعر و شاعری نوشت و مرا ژاژخا و شیفته عقاید فرنگی‌ها خواند خواندم و خندیدم و تعجب نکردم زیرا قبلاً در خطابه خود عذر پراکنده گوئی او را خواسته بودم. از طرف دیگر چون بعضی از محققین و ادباء نامدار را نیز که در آن روزگار در میدان حلال و جبروت یکه تازی میکردند و هنرمندان را اعم از شاعر و داستان نویس و نمایشنامه نویس و گردآورندگان فرهنگ مردم و توده بچشم حقارت می‌نگریستند مورد سرزنش مؤدبانانه قرار داده و حقایق قلمشان را هر چه والا باشد کمتر از مقام هنرمند و آفریننده شمرده بودم و آنان نیز از شنیدن و خواندن مندرجات خطابه‌ام بر آشفتند و روتش کردند و ابرو درهم کشیدند و مرا عامی بحت و بسیط و بناحق مخالف تحقیق و تتبع خواندند!

امروز که آن غوغای سی و چند سال پیش یعنی افکار شعر و شاعری و هم چنین تحقیر و دست کم گرفتن هنرمندان و جمع آوردن گان روایات و اشعار عامیانه و داستان نویسان مستعد و پرمایه با پیشرفت زمان و روشن تر شدن بعضی از حقایق فرونشسته ولی غوغای دیگری از انحراف بیهانه ترویج شعر نو یعنی شعر نیمائی و «موج نو» برخاسته است باز با پیش بینی ملامت‌ها و انتقادهای حتی افتراها و قلب و مسخ گفته‌هایم از بیان آنچه صمیمانه بدان معتقدم شانه خالی نمیکنم.

امیدوارم روزی که شاید من دیگر آن روز را نبینم این غوغای زود گذر یا دیر پای نیز بگذرد و فرو نشیند و جوانان برانگیخته امروز و مردان جهان دیده و سخن شناس و هنر آفرین فردا روزگاری را که آرزو مند عصر شکوفائی نوین شعر اصیل و ملی و ادبیات جهانگیر ایران باشد به بینند و از مجاهدان دوره تحول یادی بخیر یا لا اقل انتقادی بی غرضانه و منصفانه بکنند.



اکنون بر سر کیفیت تحول شعر معاصر ایران در دوره اول باز میگردیم :

تقی رفعت که از طرفداران قیام شیخ محمد خیابانی بود این روش ادبی انقلابی خود را در مجله آزادستان تبریز هم تا روزی که در ۱۳۰۰ خورشیدی بمجرد اطلاع از کشته شدن خیابانی خودکشی کرد ادامه میداد. اشعاری که از او و بعضی از همکارانش مانند جعفر خامنه‌ای و بانو شمس کسائی در روزنامه تجدد و مجله آزادستان تبریز در فاصله ۱۲۹۷ و ۱۳۰۰ خورشیدی طبع شده است اگرچه بسبب استعمال بعضی از لغات و ترکیبات منافی با قواعد و اصول زبان فارسی و بکار بردن تعبیراتی متخذا از ادبیات خارجی خاصه ترکی عثمانی یا روسی یا فرانسه اصالتی ندارد ولی آزمایش‌هایی که اولین بار قبل از ۱۳۰۰ خورشیدی در آن اشعار برای ایجاد قالب‌های شعری جدید و حتی برای پیش و پس کردن قوافی و بلند و کوتاه کردن مصراعها و پدید آوردن نمونه‌هایی از تقلید شعر اروپائی صورت گرفته شایان توجه است زیرا بعدها مخصوصاً در سی سال اخیر این نوع آزمایشها بناحق و

از روی عدم اطلاع از ابداعات و ابتکارات نیمامحسوب شده است . برای اثبات این معنی منظومه‌ای از بانوشمس کسمائی که در مجله آزادستان تبریز در ۲۱ شهریور ۱۲۹۹ (یعنی در تاریخی که نیماهنوز بسبك قدما اشعاری متوسط میساخت) چاپ شده است یاد میشود:

ز بسیاری آتش مهر و ناز و نوازش .
ازین شدت گرمی و روشنائی و تابش ،
گلستان فکرم

خراب و پریشان شد افسوس .
چو گلهای افسرده افکار بکرم
صفا و طراوت ز کف داده گشتند مأیوس .

بلی پای بردامن و سربزانو نشینم
که چون نیم وحشی گرفتار این سرزمینم
نه یارای خیرم
نه نیروی شرم

نه تیرونه تیغم بود نیست دندان تیزم
ازین روی در دست همجنس خود در فشارم
ز دنیا و از خیل دنیا پرستان کنارم
بر آنم که از دامن مادر مهربان سربرارم .

نا تمام

مکاتبه‌ای شخصی

دوست عزیز عزیز حبیب من

مازه ترین شرف در برابر درخت تازه ترین ما سراج سنان و انکار با خورشید

یدارم ، بشرط آنکه از این نامه بدون حذف و تحریف کلمه ارجاع شود .
۴۷/۹۲۶
رزانه در سال ۱۳۸۶

استاد بزرگوارم اگر همواره چنین نامه‌ای با چنین شعری بدیع و نفیس و لطیف توأم باشد خشنودم و ممنون .

قفا خوریم و ملامت بریم و خوش باشیم

که در طریقت ماکافری است رنجیدن

(قطعه استاد در صفحه بعد است)

حبیب یغمائی

از تهران به وین

بدوست عزیزم دکتر عزیز شیرازی

معنای عمر

از غمی میسوزم و ناچار سوزد از غمی
هر که را رنج درازی مانده و عمر کمی
دل که از بیم فنا چون بحر پروائی نداشت
دمبدم بر خویش می لرزد کنون چون شب نمی
گاه گویم زندگانی چیست؟ - عین سوختن
تا نمیرد شمع ، از سوزش نیاساید همی
چشم بینا نیست مردم را و این بهتر که نیست
ورنه هر گهواره ای گوریست، هر عیشی غمی

ای عزیز؛ ای محرم جان! با که گویم راز دل
باز نتوان گفت هر رازی بهر نامحرمی
درد بیدرمان من ای کاش تنها مرگ بود
ای بسا دردا که پیشش مرگ باشد مرهمی
خالق شیطان و گندم شادی مردم نخواست
عالمی غم ساخت، پیش از آنکه سازد آدمی
گر ز چشم من به هستی بنگری بینی مدام
خواب شوم ناگواری، عیش تلخ درهمی
ور بجوئی از زبان کلک من معنای عمر
درد جانسوز فریائی ، بلای مبهمی
و آن بهشت و دوزخ یزدان که در آن وعده هاست

با تو بنشستن زمانی، بی تو بنشستن دمی

۴۷/۹/۲۳ تهران- دکتر مهدی حمیدی

تأثیر اسلام در ادبیات فارسی

-۲-

اینک ببینیم چه پیش آمد که زبان فارسی ما تا این درجه مورد توجه و نظر عالم اسلام قرار گرفت؟

این سؤالی است که جواب آن در ظاهر امر همان تعلق خاطر فقهای ایرانی نژاد خراسان و ماوراءالنهر به امکان استفاده از زبان بومی خود جهت برگذاری وظایف شرعی بوده است و ابوحنیفه پیشوای ایشان محسوب میشد.

ولی این امر به تنهایی نمیتوانست منشأ چنین اقدام مهمی قرار گیرد و در این صورت برای فقهای ظاهریه نیز میسر بود که زبان پهلوی و یالهیجه طبری را به اعتبار انتساب سران ایشان به اصفهان و طبرستان بجای عربی به کار ببندازند.

چنانکه بعد ها فقهای زیدیه طبرستان در صدد استفاده از زبان طبری جهت ترجمه قرآن کریم برآمدند و اینک بیش از سه نسخه کامل از قرآن مجید در دست است که در فواصل آیات و حواشی صفحات آنها از الفاظ زبان طبری جهت گزارش معانی قرآن استفاده شده است.

با وجود آنکه در صدهای ششم و هفتم برخی از فقهای حنفی در صدد استفاده از الفاظ زبان خوارزمی برآمدند که امروز با کمال تأسف جای خود را به زبان اوزبکی سپرده است ولی این کوششها دنباله پیدا نکرد و همینکه ایلغار مغول تحول وضعی بوجود آورد این کوششها متوقف شد و حوزه جواز استعمال زبان دیگری در بیان احکام و کتابهای دینی محدود به فارسی دری ماند.

پس از این مقدمه نتیجه گرفته میشود که تنها میل و رغبت و جانبداری فقها از زبان بومی ایشان جهت به کار انداختن آن در مقام یک زبان دینی کافی نبوده و سبب عمیقتری در کار بوده است.

چنانکه ملاحظه فرمودید مبنای عمل فقهای حنفی هم در این مورد نقل خبری از مقام رسالت بوده است که به استناد آن توانسته بودند در قرن چهارم دست به چنین

اقدام مهمی بزنند و زبان فارسی را همدوش و همشان زبان قرآن قرار بدهند .
 روایت چنین خبری از منبع رسالت می‌نماید که این زبان در عصر تشریع در میان ایرانیان مقیم یمن و حجاز زبانی متداول و معتبر بوده است و سخنی که از کتاب السقیفه نقل شده و آن را به سلمان فارسی نسبت داده‌اند که در روز سقیفه گفت: «کردند و چه کردند» به فارسی دری است نه زبان پهلوی که زبان بوم و بر سلمان در ایران بوده است . شاید فرستادگان خسرو پرویز که برای اعزام حضرت رسول از مکه به صنعا یا مداین، مدتی را در مدینه بسر میبردند منظور از مأموریت خود را بهمین زبان گفته باشند و بوسیله سلمان یا دیگری از آزادگان یمنی به عربی نقل شده باشد .

الفاظی که در اسناد قدیم زبان عربی ذکر آنها به عهد خلفا نسبت داده شده همه صورت فارسی دری دارند و این خود مینماید که زبان فارسی دری در صدر اسلام میان زبانهای متداول در قلمرو شاهنشاهی ایران اهمیت خاصی داشته است .
 کتیبه‌ها و نوشته‌ها و سکه‌های عصر ساسانی که به یادگار باقی مانده همه به زبان مردم غربی ایران و خط پهلوی منشعب از خط آرامی است و در آن میان چیزی به نظر نمی‌رسد که حدس استعمال زبان فارسی را در خط و کتابت متداول روز تأیید کند ولی القاب و اسامی مناصب و مقامات دولتی که در متون تواریخ عربی یاد شده و الفاظی که ذکر آنها به پادشاهان ساسانی در آن مدارک نسبت میشود شده غالباً به فارسی دری است .

حمزة اصفهانی و ابن ندیم در آثار خود وقتی از زبانهای متداول دربار ساسانی و صدر اسلام سخن گفته‌اند و هر زبانی را با مورد استعمال خاص آن یاد کرده‌اند فارسی دری را توأم با دوامتیاز نوشته‌اندیکی آن که مفردات این زبان از لغات مردم شرق خراسان گرفته شده و دیگری آنکه زبان دری زبان دربار پادشاهی بوده و آن را در کارهای ملکی به کار میبرده‌اند .

بنابراین وقتی زبان فارسی دری زبان گفتگوی پادشاهان در موارد رسمی باشد و در کارهای دیگر دین و دنیا به کار نرود زمینه برای زبان دیگری در دین و کتابت امور عادی آزاد میماند. موبدان و هیربدان زبان اوستا را بهمان صورت باستانی خود میتوانند ضبط کنند و نویسندگان نیز زبان مردم مغرب ایران را با خط متداول در مداین بوسنگها

و سکه‌ها و مهرها مینگارند و زبان فارسی زبان سیاسی ملفوظ باقی میماند. متأسفانه از نامه‌های متبادل میان پادشاهان ساسانی و سلاطین روم تنها ترجمه آنها در متون لاتینی یونانی باقی مانده و قرینه‌ای به دست نمیتواند بدهد که آیا از زبان فارسی در رسمی دولتی در تنظیم متن آنها استفاده میشده و یا آنکه همان زبان معروف به پهلوی ساسانی مورد استعمال قرار میگرفته است. گروهی از ایرانیان که در عهد ساسانی به سواحل غربی خلیج فارس و سواحل یمن و جزایر خلیج فارس و خلیج زنگبار و خلیج عربی یا بحر احمر کوچیده و اقامت گزیده بودند غالباً از اصل طبری و دیلمی و خوزی و فارسی بوده‌اند و زبان بومی اینان شعبه‌هایی از زبان پهلوی بوده و با زبان فارسی دری اختلاف اصولی داشته است.

بدین ترتیب اگر مبادله الفاظ و عباراتی هم در آن زمان و در آن قلمرو وسیع میان زبان عربی و فارسی به عمل می‌آمد از فارسی دری کم بهره بود ولی قدرت استعمال زبان سیاسی در موارد رسمی تاحدی در هر جا که مرزبانی و نماینده‌ای از ایران وجود داشت به امکان استعمال زبان دری مجال مناسب میداد.

یاران پیغمبر که پیش از اسلام به قلمرو حکومت ایران سفر کرده بودند گوش ایشان با این زبان که بعدها در مداین با مرکز استعمال سیاسی آن روبرو شدند آشنائی داشت و همین نکته سبب شد که پس از سقوط دولت ساسانی حکومت جدید اسلامی زبان رسمی دربار مداین را بپذیرد و همانکاری که در مورد انتقال حکومت از اشکانیان خراسانی به اشکانیان پهلوی از آنان به ساسانیان از بابت حفظ زبان رسمی دولتی صورت گرفته بود در این نوبت هم تجدید شد و تا اواخر عهد خلفای اموی که دفاتر دولتی در عراق و خراسان متوالیاً از زبان فارسی به زبان عربی برگشت این امر ملحوظ و مجری بود. بدین ترتیب زبان فارسی دری که در دربار ساسانی تنها مورد استعمالی در محاورات سیاسی داشت و با زبان مردم محل چندان مناسبتی نداشت زبان مختار مسلمانان در میان زبانهای دیگر متداول در دربار ساسانی قرار گرفت. مهاجرت روز افزون مردم خراسان و ماوراءالنهر به بین‌النهرین که محصول جنگها و قیامها و فتوحات بود به سرعت پای عنصر اصلی تکلم دری را در جوار مداین گشود. انتشار این افراد مهاجر در شهرهای نو بنیاد کوفه و بصره چهره اجتماعی شهرها را به خصوص در بصره عوض کرد. زبان فارسی دری که زبان مختار مسلمانان شده

بود به كَمْكَ دریگویان مهاجر در بصره نفوذ بیشتر پیدا کرد چنانکه مدرسین قرآن و حدیث ناگزیر بودند جهت مزید استفاده مردم به هر دو زبان سخن بگویند. این استعمال فارسی دری در نقل مطالب دینی و علمی علاوه بر عربی بوسیله استادان و سخنگویان کم کم سازش و آمیزشی در میان الفاظ فارسی دری و عربی بوجود آورد، از يك طرف مخارج حروف در تلفظ بیکدیگر نزدیک شد و از طرف دیگر سخنگویان وقتی در بیان مطلبی به یکی از دو زبان عاجز میشدند از مفردات زبان دیگر استفاده میکردند. این ترتیب سبب شد که راه ورود الفاظ عربی به فارسی دری باز شود و زبان فارسی دری در جنوب غربی ایران صورت يك زبان آمیخته را پیدا کند چنانکه در اوایل صده چهارم در خوزستان افعال مرکب از فارسی و عربی مانند «وصل کن» و «قطع کن» را بکار میبردند و از این رو معلوم میشود دامنه آمیزش از اسماء گذشته و به افعال هم سرایت کرده بود.

هنوز نمیتوانیم بطور قطعی اظهار عقیده کنیم که آیا دفاتر محاسباتی دولتی خراسان مانند عراق مدون میشد و یا آنکه در سمت مشرق مثلاً به زبان و خط سغدی و یادری بوده است و در عهد نصرسیار آخرین حاکم اموی خراسان و اندکی قبل از غلبه ابومسلم، این دفاتر از پهلوی و یا سغدی و یا دری به عربی نقل شده است؟

به هر صورت زبان فارسی دری در بوم و بر اصلی خود که خراسان باشد پایدار و برقرار بماند و با اهمیتی که خراسان و ماوراءالنهر در تاریخ دولت عباسی پیدا کرد و خلفای عباسی آنجا را پناهگاه و خانه امید خود به حساب می آوردند و سر رشته کارهای مهم به دست وزرا و امرای خراسانی افتاده بود زبان فارسی دری هم قد علم کرد و وارد عالم شعر و ادب و دین و سیاست گردید. تصور نمیکنم شکل استعمال و وضع استعمال زبان فارسی دری در خراسان نسبت به صدر اسلام و قبل از اسلام چندان تفاوت پیدا کرده باشد و صورت لفظی کلمات بر همان منوال دیرینه بوده است و تنها مفرداتی را از عربی میپذیرفته است. داستان جلوگیری از استعمال زبان و سوختن آثار فارسی دری در زمانی بوجود آمده بود که زبان فارسی دری در مرحله تألیف و تدوین وارد بود و ربطی به مراحل متقدم نداشت که آثار مدون غالباً به پهلوی بود. مسلمانان از عهد اموی ببعد در صدد ترجمه آنها بزبان عربی بودند. اینکار در نیمه قرن دوم هجری به نحو وافی و کافی صورت پذیرفت زیرا ابن مقفع و دیگران غالب

کتابهایی را که از عهد ساسانی بود به عربی نقل کردند و اینک این ترجمه‌های جدید سند فضیلت و اعتبار ایران قدیم محسوب میشود .

عنصر جدیدی که از صدهٔ دوم هجری به عنصر ایرانی و عرب در عالم اسلام افزوده شده غزها بودند که در عهد عباسی و سامانی بطور مسالمت آمیز و در عهد غزنویان بصورت مهاجم وارد ایران شدند . قبایل غز بسرعت در خراسان و عراق و آذربایجان و عراق عرب پراکنده و مقیم شدند و دولت سلجوقی را بوجود آوردند . از دولت سلجوقی دولتهای متعددی در آسیای صغیر و شام و موصل و فارس و کرمان و خراسان و خوارزم و عراق منشعب شد که همه زبان فارسی را در روابط سیاسی و ادبی خود به کار می بردند . غزنویان پیش از آنان این زبان را به هند برده بودند . در طی قرن ششم هجری زبان فارسی در آسیای غربی و جنوبی و مرکزی زبان معتبر سیاسی و ادبی شده بود که از طرف عنصر غزی تأیید و ترویج میشد . حکمرانان آل بویه که نسبت بزبان و ادبیات عربی دلبستگی خاص داشتند وقتی جای خود را بسلجوقیان دادند غزهای ترك نژاد دنبالهٔ سیاست بویهیان فارسی نژاد را در حمایت از ادبیات عربی تعقیب نکردند بلکه مجال وسیعی برای استعمال و رواج زبان فارسی در قلمرو پهناور حکومت خویش گشودند . غزنویان و خوارشاهیان و غوریان نیز در این اقدام بر همان سیره رفتند در نتیجه وقتی زبان عربی با سقوط خلافت عباسی تکیه گاه مرکزی خود را در بغداد از دست داد فارسی توانست در بغداد و موصل و جزیرهٔ نیزبایعربی رقابت ورزد و مهاجران خراسانی و ماوراءالنهری و عراقی در آسیای صغیر و هندوستان به ترویج و گسترش این زبان کمک بسیاری کردند . در نتیجه زبان فارسی از دورهٔ حکومت مغول ببعد با وجودیکه تکیه گاه بومی خود را از دست داده بود ولی در اثر اقبال مغول بدان در همه جا رونق یافت و از بروسه تادهلی و از سرای کنار رود ولگا تا قاهرهٔ مصر بلکه عدن و زنگبار و موزامبیک زبان اقتصادی و تجارتي و سیاسی متداول گشت با ظهور امثال مولوی و سعدی و امیر خسرو و حافظ و کمال خجندی و جامی و صائب و شوکت بخارائی و بیدل دهلوی از نظر ادبی مقام و مرتبه‌ای را یافت که زبان عربی دو قرن بود نظیر این مرتبه را از دست داده بود .

مهاجران یا بعبارت بهتر اسرای ماوراءالنهر و خراسان که بوسیلهٔ مغولها به مغولستان و چین انتقال یافتند در آن سرزمین وسیع زیر نفوذ خوانین تاتار که به مقام

خاقانی رسیده بودند عرصه جدیدی جهت عرضه داشت زبان و ادبیات خود یافتند و کتابهای فارسی فقه و مذهب را که از ایران با خود همراه آورده بودند اساس و مدرک کار شریعت در میان خویش اختیار کردند .

زبان فارسی به یاری خاقانهای احفاد چنگیز در چین زبان مذهبی مسلمانان چین شد، همانطور که این زبان در دشت قبچاق و سواحل رود ولگا تا دامنه جبال اورال زیر حمایت شعبه دیگری از اولاد چنگیز زبان ادب و تعلیم و تربیت عمومی قرار گرفت و در هندوستان به مساعی فرزندان تيمور همان مرتبه ای را یافت که در قلمرو امپراطوری عثمانی هم به مساعی احفاد عثمان و از قبل، سلجوق و چغری بيك پیدا کرده بود .

در آن روزی که خاندان صفویه کرد نژاد برای رعایت حال هزاران خانواده تر کنژاد مهاجر از شام و آسیای صغیر که طوق ارادت خاندان سلطان جنید را در سفر به آن اقطار برگردن گرفته و برای یاری فرزندان او بایران آمده بودند جانب ترکی را بیش از فارسی مراعات می کردند و بدان زبان سخن میسرودند و میگفتند، پادشاهان تر کنژاد خانبا لیغ و سرای و اسلامبول و دهلی و قاهره که همعصر ایشان بودند بمراعات جانب زبان فارسی می کوشیدند و برای گسترش و استعمال آن در قلمرو سیادت خود محیط مساعد بوجود می آوردند .

وقتی شاه اسمعیل بزبان ترکی شعر میسرود سلطان سلیم یاوز عثمانی رقیب او دیوانی بزبان فارسی از شعر می پرداخت و به فارسی زبانان حنفی و شافعی مذهب فراری در دربار خود وسیله میداد تا زندگانی علمی و ادبی خود را در خارج از وطن خویش از سر گیرند .

در قرنهای سوم و چهارم تا ششم همه مدارک معتبر تاریخ ممالک اسلامی بزبان عربی بود ولی از صده هفتم تا صده های یازدهم و دوازدهم غالب اینگونه مدارک بزبان فارسی تنظیم میشد و هم اکنون قسمت معتبر منابع اصلی تاریخ اقوام ترك و هند به زبان فارسی است و کسی که بخواهد در تاریخ هندوستان یا تركستان و عثمانی تحقیق کند ناگزیر است به تاریخهای فارسی مراجعه کند .

کسی که تاریخها مرپور گشتال اتریشی برای عثمانی یا الیوت انگلیسی برای هندو یا بار تو لدروسی برای تركستان را دیده باشد اهمیت زبان فارسی را در تدوین این آثار بخوبی درك می کند .

اطلاعات مردم آسیای مرکزی و آسیای غربی نسبت به تاریخ آسیای خاوری هنوز محدود و محصور به چیزی است که نویسندگان غرب در آن باره نوشته‌اند و هنوز کسی در صدد برنیامده که به منابع ادبی و تاریخی و مذهبی مسلمانان چین رسیدگی کند و دریابد که در گنجینه آثار ایشان چه مطالبی بزبان فارسی تدوین شده و موجود است و اینکار پیش از آنکه قسمتهای مسلمان چین و سین کیانگ و ختن مورد پژوهش کامل قرار گیرد میسر نخواهد بود.

مسلم است در آینده‌ای که چندان دور نخواهد بود و خطوط ارتباط از راه دره سند و دامنه پامیر به کاشغر و یارقند تا اروگاوپکن امتداد خواهد یافت و این مسیر انتقال فرهنگ فارسی از خراسان به چین درست شناخته خواهد شد و آنگاه فرزندان ما خواهند دانست که تا چه درجه زبان فارسی در تمدن و فرهنگ مسلمانان چین اثر بجا گذارده است. تحقیقات دقیق در جزائر اندونزی و نیکوبار و اندامان و زنگبار و سیشل و سواحل دریای چین و دریای هند در آسیا و آفریقا در آینده نزدیکی نشان خواهد داد که تأثیر زبان و فرهنگ ما در جنوب آسیا تا چه میزانی رسیده بود. با گذشت روزگار و پیشرفت وسایل تحقیق زمینه این پژوهش روز بروز پیش میرود و در صورتیکه زبان فارسی دری در وطن جدید و قدیم خود از حمایت ملت و دولتهای علاقه مند دلسوز برخوردار بماند و دست رقابت زبانهای بیگانه در سطح عالی فرهنگ و تاریخ از دامن آن کوتاه گردد و روح نشاط و حرکت دیرینه را حفظ کند، امید میرود که بسا گذشت زمان درخشندگی چهره تابناک آن چنانکه درخور آن است آشکار گردد.

راز هستی

ز روی درد بو تیمار میگفت	اساس زندگی درد است درد است
جوابش داد بلبل از سر سوز	که عمر جاودان بی عشق سرد است

بلحنی دلنشین میگفت سازی	اساس زندگانی شادمانی است
بزاری گفت شمعی شعله بر جان	اساسش گریه و سوز نهانی است

حبابی بر سر آبی خروشان	شکوفان گشت و دیگر دم بیفسرد
که چون من هر وجودی در بدایت	عدم بود و دمی بود و سپس مرد

پرویز خدیوی- جاوید

دکتر علی آبادی

چشمه

زی دامنه کوه رسید از سفر دور
بی کفش و کله موی سرازشانه گذشته
ریش آمده تاسینه رخ آزرده زخورشید
چوبی نتراشیده بکف جای عصائی
دل درطپش افتاده و تن داغ و نفس تنگ
دو دست پر از پینه دو پای آبله کرده

ناگه بنظر باغی نزدیک رسیدش
آراسته فردوسی از انواع درختان
آویزه سبزی است گلابی و چه طرحی
در برگ نهان خواست شدن سیب ولیکن
بر شاخه رز خوشه انگور طلائی
شفتالوی گلگونی بر سبزه فتاده است

بالای چمن چشم کمی دورتر از این
و آن چشمه نغزی است که بیرون جهد آرام
از آب یکی حوض پدید آمده سرشار
از شدت صافی نه سپید است و نه آبی
درویش بنالید که با این گلوی خشک
از صاحب این خطه همانا خبری نیست

افسوس که میگفتم بر خویش امیرم
گرمرگ فراز آید بهتر که زبونی
اوهامی از اینگونه مرا عمر تبه کرد
دیروز جوان بودم و ناکام بماندم
بر خویش چرا پیچم و خود را ز چه سوزم
ای چشمه از آن آب گوارات مراده

درویشی با دیده ای آشفته و رنجور
لنگی بمیان بسته و نیمی ز بدن عور
در مردمکش خیرگی مردم مسحور
زانو زرمق رفته و بازو شده بی زور
بر چهره عرق جاری و لب خشک و دهن شور
حلقی ز عطش در تعب و دیده ای از نور

گوئی که مجسم شده در پیش امیدش
گرما زده را می طلبد سایه بیدش
بی ساخته و تازه، دریغ است که چیدش
پیدا است کمی از بدن سرخ و سفیدش
لطفی بسزا دارد و شهد است نویدش
پاکیزه بدانسان که توان رفت و چیدش

روشن شود از منظره ای در خور تحسین
وزهر جهشی روح فرح یا بد و تسکین
هم منبع آبادی و هم مایه تزیین
سطحش چو حریری است که استاد دهد چین
بر دل چه نهم حسرت يك جرعه نوشین
و آنجا نه دری هست و نه دیوار و نه پرچین

وارسته چنانم که نیابند نظیرم
حرمان به از آنست که منت بپذیرم
میدانم و در دام خرافات اسیرم
فردائی اگر باشد هیئات که پیرم
تا چند دلیل آورم و نکته بگیرم
حیف است که تو باشی و من تشنه بمیرم

دکتر شیرین بیانی (اسلامی)

کود و شورش در روایات شرق

بعضی اشاره‌هایی در تورات وجود دارد که عده‌ای از اهالی اورشلیم، و اصولاً فلسطین با فرستادگان کورش و تجدید بنای این سرزمین توسط ایشان بمخالفت برخاسته‌اند، و این دسته مخالف تا زمان داریوش، گاهی در کارها اختلالی بوجود می‌آورده‌اند: «... آنگاه اهل زمین دسته‌های قوم یهود را سست کردند، و ایشان را در بنا نمودن بتنگت می‌آوردند و بضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس تا سلطنت داریوش پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند» ۱.

این موضوع بسیار پرمعناست و میتوان از آن چنین نتیجه گرفت که شاید وطن پرستان فلسطینی که احساس کرده بودند مملکت تحت تسلط کامل مادی و معنوی شاهان هخامنشی قرار گرفته‌است و ایشان با فرستادن کارگزاران و کارگران و بیهانه ترمیم ویرانیها بیش از پیش تسلط خود را بر این قوم و سرزمین تحمیل میکنند، تصمیم بعکس العمل و کوتاه کردن دست کورش و سپس شاهان دیگر هخامنشی گرفته باشند. ولی بزودی این جنبش ملی رنگ مذهبی بخود گرفته و کهنه پرستان و متعصبین یهودی با کمک ایرانیها آنرا بی نتیجه گذاشته‌اند.

درمباحث گذشته دیدیم که اغلب متون، دانیال پیغمبر یهود را دانی کورش خوانده‌اند و او را مشوق کورش در آزادی قوم یهود دانسته‌اند، و متذکر شده‌اند که دانیال بوده که زبان عبری و تعالیم دین یهود را بوی آموخته و اصولاً چنین استفاد میشود که قبل از فتح بابل کورش با دانیال ارتباط داشته‌است در تورات قسمتهای مهم مربوط بکورش از گفته‌های همین دانیال نبی میباشد، که همزمان با وی بوده‌است. در متون ما، بین فرمانروایان یهودی و ایرانی که بدستور کورش برای سرپرستی قوم یهود، در موقع بازگشت انتخاب شده بودند، دانیال نیز بوده است: «... و بفرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس آورد، و کسی که ایشان خواهند، بر سر ایشان گمارد. کی‌رش ایشان را جمع کرده، و دانیال پیغمبر علیه السلام را باتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل، و ملکی شام داد، و ایشان را باز بمقام خویش گسیل کرد» ۲. و «... او (کورش)، دانیال را منصب قضا داد، و آنچه بخت النصر بغنیمت از بیت المقدس آورده بود، باز گردانید، و بیت المقدس را آبادان نمود» ۳ و «امر فرمود (کورش) تا بنی اسرائیل را نیکو دارد، و ایشان را باز جای خویش فرستد، و هر که را بنی اسرائیل اختیار کند، بر ایشان گمارد. ایشان دانیال علیه السلام را اختیار کردند» ۴. و «این کی‌رش... دین توریت داشت، و فرمان دانیال کار کردی و دانیال پیغامبر علیه السلام در عهد بهمن بن اسفندیار فرمان کی‌رش که پادشاه بوده است، از دست بهمن، بر بنی اسرائیل مهتر بود» ۵.

۱ - تورات کتاب عزرا، باب اول، ص ۷۳۴. ۲ - یحیی بن عبد الطیف

قزوینی: لب التواریخ، ص ۴۱. ۳ - ابن اثیر: الکامل، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴ - ابن بلخی: فارسنامه، ص ۴۳. ۵ - ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

خلاصه میتوان گفت که در بین اسرای یهودی در بابل دانیال نبی نیز بوده است، که با توجه به گفته‌های بالا، تأثیری معنوی و عمیق در رهائی این قوم و بازگشتشان بسر زمین خود، داشته، چنانکه قبل از کورش نیز دست با اقداماتی زده بوده است؛ و روی همین اصل میباشد که در متون تأثیری افسانه‌ای و حتی نسبت خویشی با وی گرفته است.

مسئله‌ای دیگر در اینجا مطرح میشود، و آن داستان ذوالقرنین و شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ای است که باین نام خوانده شده‌اند، که بیشتر اسکندر مقدونی را بآن شخصیت تطبیق داده‌اند. ابوالکلام آزاد در کتابی که بنام «کورش ذوالقرنین» تألیف کرده^۱، این موضوع را مطرح نموده، و با دلایل فراوان ثابت میکند، ذوالقرنینی که در قرآن آمده، منظور همان کورش است نه اسکندر. در اسفارتورات تصور کورش بذوالقرنین کاملاً هویدا است، و بصورت قوچی که دارای دوشاخ است می‌آید. «قرن» در زبان عربی و عبری هردو؛ بمعنی شاخ است، و از قراین چنین برمی‌آید که این لقب باید از طرف یهودیان بکورش داده شده باشد^۲. حال آنچه را که در این باره در تورات و سپس در قرآن آمده است، مورد بررسی قرار میدهم: دسته‌ای از یهودیان از حضرت محمد (ص) در باره ذوالقرنین سؤال کرده بودند^۳، و در جواب در سورة «کھف» آیه: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ...»^۴ نازل شده است، که ترجمه‌اش چنین میباشد.

و از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند، بگو اکنون در باره او با شما سخن خواهم گفت او را در زمین پادشاهی دادیم، و همه وسائل حکمرانی را برایش فراهم کردیم. بدین وسیله تا آنجا راند که محل غروب خورشید است، و چنان مینماید که خورشید در چشمه‌ای که آب تیره رنگ دارد فرو میرود، در آنجا قومی یافت. باو گفتیم اکنون میتوانی درباره آنان بعذاب و ستم رفتار کنی، و یا اینکه بر رفتار نیکوگرایی. گفت کسی که بیداد کرد زود خواهد بود که عذاب بیند، و پس از آنکه بسوی خدایت باز عذابی شدید دامن‌گراست. اما کسی که ایمان آورد، و رفتار نیکو کرد، سزای او نیک است، و از طرف خدا نیز در کار او گشایشی حاصل. سپس با وسائلی که در اختیار او گذاشتیم، تا بدانجا رفت که خورشید طلوع میکند، و قومی در آنجا یافت که میان ایشان و آفتاب حجابی و پوششی نبود، بدین طریق بدانچه لازم بود، از او آگاه شدیم، باز همچنان رفت تا رسید بجایی که میان دو دیوار عظیم بود، و در آنجا قومی یافت که زبان نمی‌فهمیدند. آن قوم گفتند یا ذوالقرنین یا جوج و مأجوج در این سرزمین دست بر فساد و خرابکاری زده‌اند، پول و مال لازم در اختیار تو می‌نهم تا میان ما و ایشان سدی بنا کنی. گفت خدای آنقدر بمن توانائی داده که از مال شما بی‌نیازم؛ فقط بنیروی بازو مرا یاری کنید تا بین شما و آنها دیواری بپای کنیم، تخته‌های آهنین بیاورید آنقدر، که بتوان؛ آن دو کوه را بهم برآورد. پس گفت آنقدر در آن دمیدند تا همچو آتش گردید، و بعد بکمک آب آن را بشکل مطلوب درآورده سدراساختند، که آن قوم (یا جوج و مأجوج) نمیتوانستند از آن بگذرند یا در آن رخنه کنند. ذوالقرنین گفت این خواست و رحمت خدا بود، و چون خواست خدای فرارسد، آن را ویران خواهد ساخت.

۱ - ترجمه دکتر باستانی پاریزی . ۲ - ابوالکلام آزاد : ص ۵۰ .

۳ - رک . سفر دانیال . ۴ - ۱۸ ، ۸۲ .

سپس ابوالکلام آزاد از این آیه چنین نتیجه میگیرد : در این آیه کارهای عمده ذوالقرنین عبارتند از سه جنگ بزرگ : ۱- در غرب تا آنجا که بمنتهایلیه مغرب رسید ، و آنجا را هم که خورشید غروب میکند دید ۲- جنگ مشرق تا آنجا که دیگر جز صحرایی خشك ، وبدون آبادی ندیده ، و ساکنین آن نیز بدوی بوده اند ۳- رسیدن بتنگه ، و دره ای سعب المبور ، که ازورای آن عده ای مرتب بساکنین این منطقه هجوم میآورده اند ، و آنان را غارت میکردند که یا جوج و مأجوج بوده اند . ۴- ذوالقرنین در برابر آنان سدی بنا کرده ، و سدمذکور گذشته از سنگ و آجر ، آهن و پولاد نیز داشته و بقدری عظیم بوده که از هجوم غارت کنندگان جلوگیری میکرد است . ۵- پادشاه عادل و رعیت نواز بوده ، و از خونریزی جلوگیری کرده ، و قوم مغلوب را آزار و قتل و غارت نکرده . ۶- بمال دنیا حریص نبوده است ۱ .

در سفر دانیال چنین میابیم ۲ : « در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه ، رؤیائی بر من دانیال ظاهر شد ...

و در رؤیا میدیدم که من در دارالسلطنه شوش که در ولایت عیلام میباشد ، بودم ، و در عالم رؤیا دیدم که نزد نهر اولای میباشم . پس چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود ، که دو شاخ داشت ، و شاخهایش بلند بود ، و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد ، و قوچ را دیدم که بسمت مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد ، و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد ، و کسی نبود که از دستش رهایی دهد ، و بر حسب رأی خود عمل نموده بزرگ میشد ، و حینی که متفکر میبودم ، اینك بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین را لمس نمیکرد . و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود ، و بسوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آنرا نزد نهر ایستاده دیدم آمد ، و بشدت قوت خویش نزد او دوید ، و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناك شده ، قوچ را زد و هردو شاخ او را بشکست ، و قوچ را یارای مقاومت باوی نبود . پس وی را بزمین انداخته پایمال کرده ، و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد ، و بز نر بی نهایت بزرگ شد ، و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شده و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی بادهای اربعه آسمان برآمد و از آنها يك شاخ كوچك برآمد ، و بسمت جنوب و مشرق و فخر زمینها بسیار بزرگ شد ، و بضد لشکر آسمانها قوی شده ، بعضی از لشکر و ستارگان را بزمین انداخته پایمال نمود ، و بضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دائمی از او گرفته شد ، و مکان مقدس او منهدم گردید .

سپس در رؤیا جبرائیل این خواب را برای دانیال تعبیر میکند و میگوید : « اما آن قوچ صاحب دو شاخ ؛ که آنرا دیدی ؛ پادشاهان مادیان و فارسیان میباشند ، و آن بز نر ستبر پادشاه یونان میباشد و آن شاخ بزرگی که در میان چشمش بود ، پادشاه اول است ، و اما آن شکسته شدن و چهار درجایش برآمدن ، چهار سلطنت از قوم او ، نه از قوت او بر پا خواهند

شد، ۱. در مورد مدت سلطنت کورش، متون ما تقریباً همگی اتفاق نظر دارند. چنانکه طبری ابن اثیر، مسعودی، و غیره؛ طول سلطنت وی را ۲۲ و ۲۳ سال نوشته‌اند ۲. اگر تاریخ سلطنت وی را از زمان فتح بر آستیاگ بگیریم، که در حدود سال ۵۵۰ ق. م. اتفاق افتاده، و زمان مرگش که ۵۳۰ ق. م. بوده در حدود ۲۰ سال سلطنت کرده است. در باره مرگ کورش، در هیچ يك از این منابع مطلبی نمی‌یابیم؛ و اصولاً این موضوع تا به امروز کاملاً معلوم و مشخص نگشته است، و تنها با بهام میدانیم هنگامیکه وی برای جلوگیری و درهم شکستن تهاجمات که از جانب مرزهای شمال شرقی؛ و از جانب اقوام ماساژت بقلمرو امپراطوری میشده است، بآن حدود رفته بوده؛ در یکی از جنگها زخمی شد، و سه روز بعد در گذشته است ۳. کبوجیه پسر و جانشین وی جسد پدر را بسرزمین پارس؛ موطن اصلی هخامنشیان آورده، در شهر پاسارگاد، که ساخته خود کورش و از مراکز ملی و اصیل هخامنشی بوده، و امروزه به مشهد مرغاب معروف است، در مقبره‌ای مجلل و با شکوه جای داده است. (پایان)

منابع و مآخذ:

- ۱ - قرآن مجید.
- ۲ - تورات. ترجمه فارسی
- ۳ - حمزه اصفهانی: تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء. چاپخانه کویانی برلن، ۱۳۴۰ هجری. این اثر بتازگی توسط آقای دکتر جعفر شعار ترجمه شده
- ۴ - ابی جعفر محمد بن جریر الطبری: الرسل والملوك، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ چاپ مصر، سال ۱۹۶۱ میلادی.
- ۵ - ابوعلی محمد بن محمد بلعمی: تاریخ بلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری. بتصحیح محمد تقی بهار (ملك الشعرا)؛ بکوشش محمد پروین گنابادی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۱.
- ۶ - ابی ریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی: آثار الباقية عن القرون الخالية. بکوشش دکتر ادوارد زاخاو. چاپ لایپزیک، سال ۱۹۲۳ میلادی.
- ۷ - ابن اثیر: الکامل؛ ترجمه عباس خلیلی، با اهتمام دکتر سادات ناصری.
- ۸ - ابن خلدون: مقدمه. (کتاب العبر). ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ تهران سال ۱۳۳۶.
- ۹ - ابی منصور ثعالبی: تاریخ غرر السیر، معروف به غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم. چاپ تهران، سال ۱۹۶۳ میلادی.

۱ - مقصود مسئله جانشینی اسکندر است، که حدود قلمروش بین سه سردار وی تقسیم میشود که در ایران سلطنت به سلوکوس میرسد، و وی سلسله سلوکی یونانی را در این مملکت تشکیل میدهد.

- ۲ - طبری: ص ۳۸۷. ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۵.
- ۳ - المستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۹۱.

- ۱۰ - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی : مروج الذهب و معادن الجواهر . ترجمه ابوالقاسم پاینده ، چاپ تهران ، ۱۳۴۴ .
- ۱۱ - ابی حنیفه احمد بن داود دینوری : اخبار الطوال . چاپ بغداد ، از روی نسخه خطی سال ۱۰۶۱ .
- ۱۲ - ابن البلخی : فارسنامه . باهتمام سيد جلال الدين تهرانی ، چاپ تهران ، سال ۱۳۱۳ .
- ۱۳ - یحیی بن عبدالطیف قزوینی : لب التواریخ .
- ۱۴ - حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی نیشابوری : ملقب به شیخ ابوالفتوح رازی : تفسیر ابوالفتوح . چاپ تهران ، سال ۱۳۲۳ .
- ۱۵ - علی بن محمود بن علی نجیب رودباری : مجمل التواریخ والقصص . بتصحیح ملک الشعراء بهار . چاپ تهران سال ۱۳۱۸ .
- ۱۶ - حمدالله مستوفی : تاریخ گزیده . بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی . چاپ تهران سال ۱۳۳۹ .
- ۱۷ - خواندمیر : حبیب السیر . از انتشارات کتابخانه خیام . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۳ .
- ۱۸ - میرخواند : روضة الصفا . از انتشارات کتابخانه خیام . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۸ .
- ۱۹ - میرزا محمد تقی لسان الملك . ناسخ التواریخ از انتشارات امیرکبیر . سال ۱۳۴۲ .
- ۱ - آرتور کریستنسن : کیانیان ، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۶ .
- ۲ - رومان گیرشمن : ایران از آغاز تا اسلام ؛ ترجمه دکتر محمد معین . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۶ .
- ۳ - دکتر احمد بهمنش : تاریخ ملل قدیم آسیای غربی . چاپ تهران ، سال ۱۳۳۹ .
- ۴ - مولانا ابوالکلام آزاد : ذوالقرنین یا کوروش ، ترجمه دکتر باستانی پاریزی . چاپ تهران ، سال ۱۳۴۲ (چاپ سوم) .
- ۵ - المستد : تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ؛ ترجمه دکتر محمد مقدم . چاپ تهران . سال ۱۳۴۰ .

برج مهمان دوست

در شماره ۲۴۲ (آبان ماه سال جاری) شرحی در باره برج تاریخی مهمان دوست دامغان بخامنه فاضل ارجمند جناب آقای رحمت الله نجاتی مرقوم رفته ضمن آن اشارت رفته بود که اگر اطلاعی از بانی ساختمان و تاریخ متن کتیبه آن در دست باشد بوسیله گرامی مجله یغما باستحضار خوانندگان علاقه مند رسانیده شود و همچنین برای تعمیرات برج نامبرده اظهار علاقه بسیار فرموده بودند. نوشته ایشان که ناشی از اخلاص و دلبستگی صمیمانه به چنین بنای نفیس تاریخی و اثر ارزنده معماری بود اینجانب را برانگیخت آنچه در خلال بازدید برج تاریخی مورد ذکر در فرصت بسیار محدود در ۱۳۱۶ توانسته بودم از روی کتیبه کوفی آن استنساخ کنم و تا حدی که توفیق خواندن آن نصیبم گشته است بوسیله این معروضه حضور محترم ایفاد نمایم و توضیحات زیر را نیز برای اطلاع بیشتر نویسنده گرامی و دیگر علاقه مندان مذکور دارم:

۱- در دیماه ۱۳۱۰ هنگامی که نسخه خط کوفی کتیبه را خدمت استاد جلال الدین همایی ارائه دادم و آنچه خوانده یا نخوانده بودم بعرضشان رساندم استاد کلمات **دهی المله حیثما الجماشید** را در قسمت وسط کتیبه و کلمه **الهیاسی** را در آخر بر آنچه خوانده بودم افزودند که زیر آنرا در نسخه تقدیمی خط کشیده ام و چند کلمه بعد از قسمت ریخته شده را که بنظر خودم غلبت تفسیر **لازلا** آمده بود و در معنی آن نیز همانند موارد فراوان دیگر چنین اموری درمانده بودم غلط دانستند و حذف گردید. ضمناً اظهار فرمودند که به احتمال قوی قسمت ریخته شده مشتمل بر نوعی نفرین بوده است و آنرا عمداً خراب کرده اند.

۲- با توجه بتاریخ بنا که در سال ۴۹۰ هجری ساخته شده است و در نظر گرفتن نهضت باطنیه و فعالیت های شکفت فرقه اسمعیلیه در آن زمان و آنچه از گفته استاد همایی و مضمون نوشته متن کتیبه برمی آید میتوان اندیشید که بنای نامبرده با سوانح ناشی از نهضت و فعالیت های باطنیان ارتباط داشته است و در نتیجه شاید بررسی در باره شخصیتی که نامش در کتیبه آمده است و سرنوشت وی برای اهل تحقیق موضوع جالب توجهی باشد که ضمناً برای سرگذشت و معرفی بهتر این بنای تاریخی مهم ایران نیز مفید فائده واقع گردد.

۳- راجع به تعمیر آن که نویسنده گرامی ابراز علاقه فرموده اند اجازه می خواهم عرض کنم که برج مهمان دوست دارای نوعی آجرکاری منحصر بخود است که بطور خلاصه میتوان بدینگونه تعریف کرد که در تزئینات آجری آن خصوصاً حاشیه قرنیز های بالای برج قطعات بزرگ آجر را طوری تراشیده اند که گوئی مانند چوب بوسیله اره کار کرده باشند و تمام پیچ و خمها و چین خوردگیهای آجر را با لبه های تیز از کار در آورده اند و برخلاف آجرکاریهای دیگر ابنيه تاریخی که سائیدگی و پرداخت در آن دیده میشود در آجرکاری

برج مهماندوست دقت و مهارت عجیبی بکار بسته‌اند که هم اکنون پس از قریب نهصد سال تیزی لبه تزئینات قرنیز با آنهمه پیچ و خم آن از مسافت چندین متری پدیدار و مشخص است و در نتیجه تعمیر چنین اثر هنری نیازمند دقت و آشنائی برموزاینگونه امور است و شتاب و اصرار در تعمیر آن تا هنگامی که تمام موجبات کار فراهم نباشد طبعاً دور از مصلحت خواهد بود و با آنچه از طرف مهندسین جوان و دلسوز سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران در ابنیۀ تاریخی خراسان عمل میگردد و مشهود است یقیناً بزودی نوبت تعمیرات حساس و دقیق برج مهماندوست نیز خواهد رسید .

در انجام نظریات مدیر دانشمند آن مجله گرامی و نویسنده محترم مقاله بفراخور اطلاع ناقص خود و گرفتاریهای مختلف آنقدر که از عهده این ارادتمند برآمد بشرح بالا توضیح داد امید آنکه عناصر دانشمند و پرتوان در آینده بهتر حق این چنین منظوری را ادا فرمایند .

مجله یغما - خوانندگان مجله و اهل ادب و فن توجه دارند که سید دانشمند محمد تقی مصطفوی در سال ۱۳۱۶ یعنی سی و یک سال پیش این کتیبه را خوانده و عکس برداشته و تحقیق فرموده . هر کس بکار و شغل خود عشق و علاقه و احترام داشته باشد هر موقع و هر فرصت را مغتنم می‌شمارد . از همین روست که امروزه نظیر مصطفوی در باستان‌شناسی نداریم . و فقه الله تعالی .

خط کوفی در گرداگرد برج مهمان دوست

تصویر برج در صفحه ۴۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم امرينا [ع] هذه القبة الامير

الملك الناصر الملك الناصر الملك الناصر

الرئيس السيد ابو جعفر محمد بن علي مهمان دوستی

الملك الناصر الملك الناصر الملك الناصر

دهی‌الملک حیثما الجماشید (چند کلمه ریخته است)

الملك الناصر الملك الناصر الملك الناصر

..... الشیء بسنة تسعين واربعمائة

الملك الناصر الملك الناصر الملك الناصر

الاتخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون

الملك الناصر الملك الناصر الملك الناصر

عمل ابراهيم بن ادریس البیاسی .

الملك الناصر الملك الناصر الملك الناصر

هلم

عبله

چند روز پیش يك داد گاه نظامی اسرائیلی عبلة دختر دلیر و وطنپرست فلسطینی را كه آموزگار دبستانی است به گناه همدستی و همكاری با فدائیان عرب محكوم به زندان سخت كرد . رشادتی كه این دختر در جریان محاکمه به خرج داد سبب تشدید حكم مجازات او شد ولی این خود گذشتگی و فداکاری، عبلة را سربلند و در خور ذكر خیر معرفی كرد.

كه بر او آفرین نخستین باد!
در خور ذكر خیر و تحسین باد!
گفت : جان برخی فلسطین باد!
حجله ام گور و مرگ كابین باد!
مرد و زن را خجسته آیین باد!
خوش گوارا چو شهد شیرین باد!
خود مرا افتخار چونین باد!
لعنت حق بر این قوانین باد!
این قوانین و آن فرامین باد!
از زبان مسیح نفرین باد!
كشتن خلق دیر یاسین باد!
از شما یادگار ننگین باد!
مرده ریگ این جهاد خونین باد!
ماه نو نوك خنجر كین باد!
پنجه شیر و چنگ شاهین باد!
زیر پای ستمگران مین باد!
برگ هر سبزه تیغ زوبین باد!
موشك روس و اژدر چین باد!
بر عدو دود زهر آگین باد!

عبلة آن دختر شجاع شریف
جاودان قصه رشادت او
در یکی دادگاه اسرائیل
گیرم ای داوران شدم محكوم
جان سپردن به راه دین و وطن
شربت مرگ در مذاق شهید
بند و زندان برای آزادی
سخن از عدل و حكم قانون است
با حقوق بشر ز بن منسوخ
بر شما ای قضات اورشلیم
شاهد عدل قوم اسرائیل
اثر هر شكنجه بر تن من
خواهران و برادران مرا
در دل و دیده ستم كیشان
هر سر انگشت طفلی آواره
بن هر خار دره اردن
در دل دشمنان كشور من
دشمن دوستان دشمن من
این هوای لطیف قدس شریف

بر جفا گستران ، مقام خلیل
ساحت قدس مسجد اقصی
ارض معراج لیلة الاسراء
در امان از تعرض بد خواه
گنبد صخره تاجهان باقی است
سنگ باروی ایلیا از نو
راضی از ما فدائیان غیور
نقش بر دفتر مسلمانی

عبرت آموز مسلمین جهان
در غم سوك این بنات النعش
یاد بود از جنایت دشمن
دور از غیرت مسلمانان
یادی از افتخار عهد سلف
یوسفی تازه چون صلاح الدین
دین اسلام را در این عالم
سر بلند از بلندی نسامش

سخت سوزنده تر ز سچین باد!
پاك از شردیو خود بین باد!
دور از سلطه شیاطین باد!
تین و زیتون و طور سینین باد!
قبه و چتر دولت و دین باد!
ناظر ندبه های دیرین باد!
حضرت خاتم النبیین باد!
حرمت قبله نخستین باد!

وضع آوارگان مسکین باد
اشك خون درد و چشم پروین باد!
دیر یاسین به آل یاسین باد!
حمل این بار ننگ و توهین باد!
بهر قلب شکسته تسکین باد!
قهرمان نبرد حطین باد!
علم فتح و فر تمکین باد!
تا ابد خطه فلسطین باد!

۴۷/۹/۳۰ محمد محیط طباطبائی



داستان دوستان

میرزا ابوالحسن خان فروغی

بیا تا زین سپس دل شاد باشیم
چو مرغان هوا آزاد باشیم
خوشا مرغی که دربند قفس نیست
به جز آزادگان دل شاد کس نیست
ز آزادی جهان آباد گردد
به آبادی دل و جان شاد گردد

میرزا ابوالحسن خان فروغی
در حدود سال ۱۳۰۰ شمسی

این اشعار که در کتاب‌های دبستانی قدیم چاپ شده و در هنگام تحصیل و در موقع تدریس مکرر آن را خوانده‌ام قطعه‌ای است از مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی فرزند مرحوم محمدحسین خان ذکاءالملک فروغی اصفهانی .

ابوالحسن فروغی برادر کوچک محمدعلی فروغی ذکاءالملک است. این دو برادر با هم بزرگ شده‌اند و با هم درس خوانده‌اند و در پرتو تربیت یک پدر دانشمند پرآمده‌اند و در اخلاق و ادب نیز همانند بودند .

در سال ۱۳۰۰ شمسی که بنده به دارالمعلمین عالی درآمدم ، ابوالحسن فروغی رئیس آن مدرسه بود و در حدود چهل سال داشت . کلاه ماهوتی معمول آن دوره را به سرمی گذاشت سرداری می‌پوشید ، قامتی متوسط و جثه‌ای ضعیف داشت ، ریشش را که جو گندمی شده بود با ماشین اصلاح می‌کرد یعنی نمی‌تراشید .

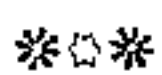
فروغی در دارالمعلمین عالی تفسیر قرآن و تاریخ ملل مشرق را تدریس می‌کرد ، ملایم و آهسته و با تأنی ، یک‌سان و یک‌نواخت ، بی‌هیچ زیرویم و تغییر آهنگ ، حرف می‌زد ، و در ضمن تدریس چندان مطالب گوناگون مانند داستان‌ها و مطالب عرفانی - مانند مثنوی مولانا - درهم می‌آمیخت که محصلین غالباً خسته و ملول می‌شدند . درس فروغی را مخصوصاً در ساعت آخر قرارداد داده بودند و قبلاً چراغ‌های نفتی را آماده می‌کردند چه مسلم بود که چندی از شب رفته جلسه درس وی پایان خواهد یافت .

مطالبی را که فروغی در فلسفه و تفسیر و تاریخ می‌فرمود بیشتر نتیجه دریافت‌های خودش بود و از حدود فهم محصلین بیرون ، ازین روی کم شاگردی بود که از فیض محضر استاد بهره تمام برد ، با این همه اگر محصلی حوصله می‌نمود و توجه می‌کرد در خلال گفته‌هایش نکاتی باریک و بدیع نهفته بود .



برادرش محمدعلی فروغی به او احترام فراوان می گذاشت و گاهی که از وزارت خانه اش با اتومبیل به مدرسه می آمد که با يك ديگر بمنزل بروند همچنان تأمل می کرد تا درس ابوالحسن خان تمام شود و غالباً معطل می ماند .

ابوالحسن خان فروغی با این که زبان فرانسه را در طهران تحصیل کرده بود در ادبیات و انشاء این زبان بسیار با مایه و عمیق و زبردست بود و کتاب هایی که در حکمت و فلسفه به زبان فرانسه تألیف کرده به چاپ رسیده است . در ادبیات فارسی و عربی هم مطالعه بسیار کرده بود . نشر خوب می نوشت و شعر نیز خوب می گفت از آثار نظمی او داستانی است بنام شیدوش و ناهید به بحر متقارب که هم به چاپ رسیده و هم در صحنه تئاتر نمایش داده شده است .



دارالمعلمین عالی در آن عصر بهترین مؤسسه معارفی و فرهنگی بود بمنزلت دانشگاه و هسته دانشگاه، معلمین همه با فضیلت و با اخلاق و متدین بودند. فروغی که خود نیز چنین صفاتی پسندیده داشت همگان را حمایت می کرد. عده ای بودند رفیق و موافق و هم فکر و هم آهنگ . مجله فروغ تربیت که در مباحث تعلیمی و تربیتی مطالبی آموزنده داشت به قلم این استادان نوشته می شد . چندی يك بار هم هريك از استادان در مجمعی عمومی سخن رانی

۱- مجله فروغ تربیت از مجلات معدود ایران است که متضمن مطالب مفید علمی و ادبی و تحقیقی است . مدیر مجله ابوالحسن خان فروغی و نویسندگان آن استادان دارالمعلمین عالی بودند چون : میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی ، میرزا غلامحسین خان رهنما ، میرزا عباس خان اقبال آشتیانی ، میرزا اسماعیل خان مرآت ، پروفیسور عیسی صدیق و دیگران . ملك الشعراء بهار را در تقریظ این مجله قطعه ای کم نظیر است . اینك آن قطعه را با مقدمه ابوالحسن فروغی از روی یادداشت چهل و چند سال پیش که از شماره چهارم سال اول مجله فروغ تربیت نقل شده ، در اینجا یاد می کند:

..... از طرف استاد سخن سنج جناب مستطاب ملك الشعراء بهار که مقام ایشان نزد خوانندگان از معرفتی ما مستغنی است در سلك سخن های باستانی با استقبال حقایق منظوره این مجله یا بتشویق و خوشدلی ما آمده . هر چند ما متعهدیم هیچگونه تقریظ خود را در مجله چاپ نکنیم لیکن چون این تعهد را پیشتر اظهار نکرده ایم خودداری از ... ادای حق نسبت به چنین تلافی بی شائبه بنزد عقل پسندیده نخواهد بود بعلاوه در عرض این هدیه قیمتی از جانب ما نقض عهدهی نخواهد بود چه آن قطعه بدیعه بحقیقت تقریظ ما نیست ترجمه حال گل است بامضای بهار ... در نظم دراری آبدار . لهذا با وجود تنگی جا در همین شماره بدرج آن شتاب می ورزیم تا خوانندگان را زودتر از مطالعه آن بهره مند گردانیم . این است قطعه مرغوبه . والله در قائل :

بیباغ در به دی خمیده خار بنی نه تیر قامت او را ز غنچه پیکان است بسان تیغی کائرا نه قبضه و نه نیام هوای او بدل اندر غم آورد، گوئی	به چشم آمد . گفتم، در این چه خاصیت است نه صدر حشمت او را ز برگ حاشیت است بسان شعری کان را نه وزن و قافیت است ز طبع خسته یکی پر ملال مرثیت است
---	--

می کردند و این حوزه علمی را گرم نگاه می داشتند .

ابوالحسن خان به شعائر اسلامی اعتقاد داشت. نمازش ترك نمی شد درمهربانی و ملائمت و شرم و آهستگی نشانه بود. مردی بود قانع و درویش و هیچگاه گرد فزون طلبی نمی گشت و درست گفته اگر گفته است :

من ازین متاع دنیا به جوی نظر ندارم

ره سروری نپویم سر درد سر ندارم
با همان حقوقی که از فرهنگ می گرفت زندگانی می کرد. خانه ای مستقل نیز نداشت و همواره در منزل برادرش محمدعلی خان فروغی می بود ، به بعضی از محصلین مستعدهم کومك هائی می کرد و مرحوم عباس اقبال در دوران تحصیل مشمول احسان وی بود .

در سال هائی که با مرحوم محمدعلی فروغی ذکاءالملک هم کاری ادبی داشتم (از ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۱ شمسی) ابوالحسن خان هم گاه گاه در اطاق کار ما می آمد و اگر اتفاقاً ذکاءالملک نبود در مشکلات شعری از وی استمداد می کردم . در بعضی مواقع هم که جلسه ای تقریباً خانوادگی تشکیل می شد ابوالحسن خان داستان های شیرین نقل می کرد .

ابوالحسن فروغی عضو وزارت معارف بود ، امادر سال های نخستین سلطنت اعلی حضرت فقیدرضا شاه پهلوی چند گاهی درسویس مقام سفارت کبری یافت و پس از مراجعت دیگر بار بخدمت فرهنگ درآمد .

وی در حدود هفتاد و پنج سال عمر کرد . (تولد ۱۳۰۱ و وفات یوم المبعث ۱۳۷۹ هجری قمری)
در اواخر زندگانی سخت فرسوده و ناتوان شده بود از خانه بیرون شدن نه می توانست و به زحمت و دشواری دوستان خود را می شناخت . بزرگ مردی بود که به نیک نامی زیست و به نیک نامی مرد .

چو توبه خوش کاندر قفای معصیت است
فراز قصر سعادت درفش عافیت است
بلی ، شکفتی آغاز فکر و تذکیت است
که آن چه خاصیتی بود و این چه کیفیت است
بسبط خاک چراگاه راز و تغمیت است
سؤال کردم گفت این ؛ فروغ تربیت است

به نو بهاران زان پس بدیدمش خوش و خوب
شکفته سرخ گلی بر فراز آن گفتم
شکفتم آمد زان حال و فکرتم جنبید
نگاه کردم هر سو و راز آن جست
بسبط خاک بنگشود راز من ، آری
بر آسمان نگرستم وز آفتاب بلند

پیشنهاد کنت برای آوردن آب لار به تهران

چهار راه کنت را شاید اکثر مردم طهران بشناسند ولی قطعاً بسیاری از مردم پای تخت نمیدانند که این محل بمناسبت باغ مسکونی یکی از مستخدمین خارجی ایران به این نام نامیده شده است. این شخص بنا به امضائی به خط خودش «آنتوان کنت دومونت فرت» نام داشته است. وی تا آخر عمر در طهران بوده و فرزندان او هم مدت‌ها در طهران میزیسته‌اند. علت استخدام او ظاهراً میل ناصرالدین شاه به تأسیس اداره پلیس در طهران بود ولی در حقیقت و واقع فشاری که از ناحیه دو همسایه زورمند طمع کار شمالی و جنوبی بدولت ایران وارد میشد، همیشه زمامدار ایران را متوجه این امر می‌داشت که لااقل اگر برای خودش هم هست نیروی سومی را در ایران ذی‌نفع نماید و از اینرو گاه و بی‌گاه باین دولت و آن دولت علی‌الخصوص به دولت اطریش که در اروپا رقیب بزرگ روسیه بشمار میرفت متوسل می‌گشت و بصورت ظاهر بعنوان استخدام مشاور و در معنی برای یافتن تکیه گاه از آنان استمداد مینمود لیکن قدرت دو دولت همسایه رقیب وضعیف ایران، و آماده نبودن مأمورین بزرگ دولت برای چشم پوشی از منافع شخصی، یا لااقل مقدم داشتن منافع عمومی بر منافع خصوصیشان، نمیگذاشت این تشبثات بجائی برسد.

یکی از کسانی که به این عنوان استخدام شد و به ایران آمد و در ایران مانده آنتوان کنت دومونت فرت، مذکور در فوق بود. ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا از دولت اطریش و یا بهتر از پادشاه اطریش خواست که چند نفر صاحب منصب را برای تربیت سپاه ایران و تأسیس پلیس در اختیار او بگذارد پادشاه اطریش نیز این خواهش را پذیرفت. زیرا وسیله بسط و یا تأمین نفوذ او در ایران بود. و عده‌ای از افسران سپاه خود و منجمله کنت را به شاه ایران معرفی نمود.

کنت که در ایران بمناسبت شغل ریاست پلیس، نظم‌الملک لقب یافت بنا بمندرجات روزنامه شرف (شماره ۳۶ صفر ۱۳۰۳) اصلاً از نجیب‌زادگان فرانسه بود که خانواده او از ۱۲۳۵ به ایتالیا مهاجرت و در سیسیل اقامت نموده بود. وی در ۱۸۳۹ متولد شده و پس از فراغت از تحصیل با درجه افسری داخل گارد سلطنتی پادشاه ناپل و سیسیل شده و در سال ۱۸۶۰ با گاریبالدی و طرفداران او جنگیده و با پادشاه سیسیل در قلعه «کایتا» محصور گردیده بود و پس از پایان جنگ با توافق پادشاه برم آمده و داخل قشون پاپ گشته و بعد بواسطت پادشاه داخل در خدمت امپراطور اطریش و بعنوان افسر وارد قشون کشور اطریش شده و در جنگهای اطریش با دانمارک و پروس بدریافت نشان جنگی امتیاز یافته بود و در ۱۸۶۹ از خدمت نظامی استعفا داده بود که نامزد خدمت در ایران شد.

۱ - دانشمند محترم آقای عبدالحسین نوایی مقاله‌ای در شرح حال کنت و تأسیس شهربانی در شماره ۳۲ اطلاعات ماهانه مرقوم فرموده‌اند که مورد استفاده واقع شده است.

شرح فوق را در زمان حیات کنت و در دوره‌ای که ریاست پلیس را داشته است روزنامه دولتی انتشار داده است لیکن یکی از پسران او که مقیم ایتالیا بوده ضمن تحقیق مرحوم اقبال، شرح مزبور را بصورت زیر اصلاح کرده است که پدرش در ۱۸۵۰ متولد شده است و اصلاً از مردم ناپل بوده و ریاست قراولان مخصوص فردیناند دوم پادشاه دو سیسیل و جزیره سیسیل (ایتالیای جنوبی) را داشته است و پس از الحاق دو سیسیل به ایتالیا، پادشاه دو سیسیل با ۲۰ نفر از صاحب منصبان وفادار خود که کنت نیز جزء آنها بوده به وینه مهاجرت نموده و خلاصه، در آن شهر بوده است که در سال ۱۸۷۸ امپراطور اطریش بخواهش ناصرالدین شاه يك هیئت نظامی به ایران فرستاد و کنت نیز جزء آن هیئت بوده است.

کنت ابتدا بسمت مستشار و بطور موقت بطهران آمد ولی ظاهراً کار او در ایران گرفت و ایران را پسندید و در ایران ماند. منزل اول او پشت مسجد سراج الملك (نزدیک سر تخت بریها) بود. این محل تا باغ لاله زار که امروز خیابانی تقریباً بجای آن و بنام آن است چندان مسافتی نداشت و هنوز آبادی طهران از حدود جنوبی لاله زار تجاوز نکرده بود. کنت در آن حوالی مقداری زمین خریداری کرد و باغ و خانه‌ای چند بنیان نهاد و از اینجا است که این محل بنام او به «چهار راه کنت» مشهور شده است.

جریان کار کنت در نظمیه داستان های مفصل دارد که از موضوع بحث ما خارج است همین قدر اشاره میشود که زندگی کنت در ایران نشیب و فراز زیاد داشته است، گاه در اوج اقتدار بوده است و گاه در حضيض ذلت. حریف او در مبارزات اداری، پسر شاه یعنی نایب السلطنه امیر کبیر کامران میرزا بوده که وزارت جنگ و حکومت طهران را داشت و ریاست پلیس را هم از ادارات تابعه خود می دانست. بهر حال کنت تا واقعه رژی رئیس پلیس بود و با يك حریف می جنگید که در آن قضیه که احساسات ضد اروپائی تحريك شد مخالف دیگری هم برای او پیدا شد یعنی علمای طهران و در رأس آنها حاج میرزا حسن آشتیانی رئیس العلمای طهران و پیشوای مخالفان رژی. شاه بخواهش حاجی که میگفت خارجیان را باید از کار برکنار کرد، کنت را از ریاست پلیس برداشت، ولی ظاهراً این امر از روی بی میلی بوده است زیرا اعتماد السلطنه مینویسد که «کنت در تاریخ سه شنبه ۳ جمادی الاخری ۱۳۰۹ از وزارت پلیس معزول شد (ص ۹۰۵) منصب جنرال آجودانی و رئیس تشریفات سفر آرا با هزار تومان اضافه مواجب بوی دادند...» ولی او به اعتماد السلطنه گفته بود: «نایب السلطنه محض عداوت مرا معزول کرد منهم تلافی خواهم کرد.» (ص ۹۰۶) و از اینجا معلوم میشود که مخالفت علماء را هم به تحريك نایب السلطنه میدانسته است.

بهر صورت کنت دارای این مشاغل بود تا محمد علی شاه معزول شد و بهمین جهت است که افضل الملك مؤلف افضل التواریخ مینویسد: «... کنت دومونتورت... که هنوز هم زنده است و نوکر دولت ایران است ولی امروز شغل و عملی ندارد جز آنکه بغلط مواجب گزافی میبرد و وجودش مثر ثمری نیست...» کنت تا سال ۱۹۱۶ میلادی (۱۳۳۴ هجری قمری) زنده بود و تا آخر عمر از حقوق مستمری خود استفاده مینمود و پس از فوتش چون درجه امیر تومانی داشت جنازه او را با تشریفات و احترامات رسمی نظامی تشییع و در گورستان دولاب نزد بستگان در گذشته اش دفن نمودند.

از کنت نامه‌ای بدون تاریخ در دست است که به حضور ناصرالدین شاه عرض و پیشنهاد آوردن آب لار و جاجرو و به طهران شده است. احتمالاً تقدیم این پیشنهاد در دوره برکناری کنت از وزارت پلیس بوده است که هم کنت فراغتی داشته و هم در پی نشان دادن حسن خدمت و احیاناً جلب عوایدی بوده است و هم به وضع جغرافیائی اطراف طهران آشنا گردیده بوده است.

اصل عریضه هم که امضای کنت را دارد. اگر بنظر شاه رسیده باشد علامتی از رد و یا قبول در آن دیده نمیشود و همچنان که تقدیم شده عیناً از حضور بازگشته است و این امر بی سابقه هم نیست و نظیر آن است پیشنهاد تأسیس بانک از طرف مرحوم حاج محمد حسن امین‌الضرب که آن را در «تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران» میتوان دید.

بهر صورت، این سند فعلاً متعلق به جناب آقای حسنعلی غفاری معاون الدوله است که بنا به سیره مرضیه همیشگی خود با نهایت لطف و سهولت صدر در اختیار این بنده گذارده و اجازه انتشار آن را داده‌اند و بنده نیز موقع را مغتنم شمرده صمیمانه و از صدق دل از معظم‌له سپاسگزاری مینمایم و چون این روزها صحبت از اتمام و آزمایش و گشایش سددلتیان است بی‌مناسبت نمی‌بینم که آن را بنظر خوانندگان محترم یغما برسانم.

تصدق خاک پای فلک فرسای اعلیحضرت اقدس همایونت شوم

چنانچه شفاهاً بعرض خاکپای مبارک رسانید این چاکر باعلیخان مهندس و معلم توپخانه در مدرسه مبارکه دارالفنون و سلیمان‌خان سرهنگ مهندس رودخانه جاجرو را برای بردن بطهران ملاحظه نمودیم. بعد در باب جاری کردن آب لار در مجری جاجرو ملاحظات دقیقه بعمل آوردیم تا دهاتی که الآن از آب جاجرو مشروب میشوند از آب لار مشروب گردند و عمل زرع و آبادی آنها مختل نماند.

بعد از ملاحظه رود جاجرو و تفحص بسیار مکشوف نمودیم که در رودخانه مزبوره شش چشمه طبیعی دیگر هست که اگر در آنها کار کنیم از هر يك يك سنگه ونیم الی دوسنگه آب میتوانیم جاری نمود. از آنجا از راه افجه به کنار رودخانه لار رفته ملاحظات لازمه در خود رودخانه و اطراف آن بعمل آورده از میان رود بسر چشمه بستک رفتیم. پس از دقت زیاد معلوم و مکشوف گردید که این چشمه ایست دائمی و هیچوقت خشک نخواهد شد زیرا که منبع این چشمه در میان طبقه‌ای از طبقات کوه است و آب آن از مسافت بعیده و مواقع بسیار آمده ما بین دو طبقه غیر قابل نفوذ مجتمع گردیده و ازین مجری جریان پیدا می‌کند پس اگر در این چشمه کار کنیم و در اعماق کوه داخل شده مجری را وسعت دهیم میتوان ده الی پانزده سنگه آب معتبر جاری کرد. این چشمه بستک بعینه شبیه است به آبشاری که در پانزده فرسخی شهر وین واقع است و اکنون بچاه امپراطور معروف میباشد. خود این چاکر با جمع کثیری مأمور آوردن این آب شده بود، بعد از آنکه در آن کار کردیم قریب به بیست سنگه آب جاری شد و اکنون قریب به چهل و پنج سنگه آب از این چشمه بواسطه لوله آهن بشهر وین جاری است و اعلیحضرت امپراطور و دولت اطیش قریب هشتاد کرویر تومان خرج آوردن این آب به وین کرده‌اند ولی آوردن آب لار و جاجرو باین درجه اشکال ندارد بلکه به آسانی میتوان بطهران آورد.

پس از ملاحظه چشمه‌های بستك بجانب رودلار رفته آن را بدقت رسیدگی نموده محقق و معلوم داشت که از رودلار در کمال خوبی میتوان سی و شش الی چهل سنگ آب برود جاجرود آورد و اگر تمام آن لازم نباشد که بسمت ورامین جاری گردد میتوان يك قسمت آن را برگردانده ضمیمه آب جاجرود کرد و بشهر آورد که اقلاً چهل پنجاه سنگ آب وارد جلگه طهران شده باشد. و در این صورت طهران رود کافی خواهد داشت زیرا آبی که از کوهستان شهرستانك و سایر جاها برودخانه لارجاری میشود وسیله اعتبار این آب و اطمینان بزرگی است برای این که بدانیم آب لار خشك نمی‌شود. آنگاه ازدنباله آب مذکور بالارفته ازحوالی کوه شهرستانك و کنار رودلار آمده اطراف را رسیدگی نمودیم تا بگردنه لواسان و از آنجا با ملاحظات دقیقه معلوم و محقق داشت که میتوان این قطعه کوه را بقدر سه هزار ذرع سوراخ کرده بواسطه تونل آب لار را برودخانه لواسان داخل کرد. درین دره و رودخانه لواسان دقت‌های لازمه را بجا آورده تا کنار قریه لتیان که محل تقاطع رود لواسان برود جاجرود است همه را از میان رودخانه بطور تفحص آمده مکشوف داشتیم که سی و يك چشمه آب و دو چشمه فقط در امتداد این رودخانه واقع است که با یکدیگر جمع شده رودخانه کوچکی ترکیب میکنند و از آنجا برود لواسان ریخته میشود. برحسب دقت‌هایی که شده است از این سی و يك چشمه بعد از آنکه کار کنیم سی و يك سنگ اقلاً آب تحصیل نموده بروی رودخانه جاجرود میتوان افزود.

ازرود لار تا رود لواسان و از آنجا تا قریه لتیان و نقطه‌ای که باید آب لار به جاجرود ملحق شود و از آنجا تا نقطه‌ای که باید آب جاجرود بطرف طهران برگردانده شود همه را با دقت و بصیرت غور رسی کامل نموده علیهذا از روی جرأت عرض میکنم اشکالاتی که برای برگرداندن آب لار و جاجرود شنیده میشد موقع قبول ندارد و به آسانی میتوان جلگه طهران را صاحب چهل پنجاه سنگ آب نمود.

هرگاه اعلیحضرت اقدس ظل الله در باب آوردن جاجرود بشهر طهران بذل همت و تفضلی فرمایند مرحمت و انعام بزرگی است که باید عموم اهالی شهر و اطراف شهر در تقدیم شکر گزاری آن تصدق کردن جان و مال خود در خاک پای مبارك دریغ ندارند بعلاوه این علامت بزرگ و اسم بلند ابدالدهر از اعلیحضرت ظل الله پاینده خواهد ماند و اول وسیله و امید برای وصول باین مقصود عالی این است که اعلیحضرت اقدس ظل الله روحنا فداء توجه و امداد ماتریل و مرال (۱) خود را دریغ نخواهند فرمود و انشاء الله باقبال بی‌زوال ملوکانه این آب به اسهل وجهی در جلگه طهران جاری شده آنجا را بزودی رشك گلستان ارم خواهد نمود و جان اهل طهران را از تشنگی و بی‌آبی خلاص خواهند فرمود.

صورت مخارج لازمه این عمل

۲۰۰۰ تومان

برای کار کردن در چشمه بستك و افزودن آب لار

برای باز کردن تونل از رودخانه لار تا پای کوه تقریباً

۱۵۰۰۰ تومان

سه هزار ذرع. فی ذرعی پنج تومان.

برای ساختن تونل از این سمت کوه تا آن سمت دیگر که

سه رجه ساخته شود از گچ و آجر و آهك بوسعت سه ذرع و ارتفاع دو

ذرع سه هزار ذرع هرذرعى پانزده تومان.
 از پای کوه لواسان الی رود جاجرود باید رودخانه لواسان
 ساخته شود طول آن نه هزار ذرع. قی ذرعى دو تومان.
 برای ساختن تونل از گردنه که آب باید بطهران بیاید
 دو هزار ذرع هرذرعى پانزده تومان.
 (۱) یعنی کمک مادی و معنوی

برای ساختن نهري بعرض هفت ذرع و عمق چهارذرع ازم
 تونل که آب وارد جلگه طهران می شود تادم دروازه چون باید
 این نهر بواسطه حفظ شهر از صدمه سيل خیلی محکم باشد هرذرعى
 دو تومان، دوازده هزار ذرع.

برای ساختن در آهني که دم تونل گذاشته شود تا در وقت سيل
 خود تونل و شهر را مانع از خرابی شود که از طرف جاجرود
 گذاشته خواهد شد.

برای ساختن هفت رشته پل بروی رودخانه ای که بطهران
 می آید در کمال استحکام که هر يك صاحب دوازده ذرع طول و هفت
 ذرع عرض خواهد بود هر کدام صد تومان.

برای ساختن فاصله ای که در میان دو نقطه جریان آب لار به
 جاجرود و آوردن آب جاجرود بطهران میباشد تا يك قسمت از آب
 لار را برود جاجرود ملحق کرده بطهران بیاوریم.

برای نهري که از بالای قریه رودك الی پای گردنه قوچك
 باید ساخت.

۱۵۱۷۰۰

این مبلغ که جمع آن یکصد و پنجاه و یک هزار و هفتصد تومان است مبلغی است که
 بدون کم و زیاد با کمال راستی و بصیرت بازدید شده هر گاه احدی اعم از فرنگی یا ایرانی
 حرفی در این فقره بزند این چاکر ثابت میکند که خلاف عرض مینماید و مقصودش خیانت
 است نه خدمت.

هر گاه يك دفعه پنجاه سنگ آب وارد شهر و حوالی آن بشود از روی واقع جمیع
 اهالی را احیاء فرموده اند و فواید زیاد در ضمن آن مندرج است برای دولت و ملت. جمیع
 اراضی تهران خارجاً و داخلأ بعد از داشتن آب، تماماً زراعت شده باغ و چمن و درختان
 و خیابانهای با شکوه پیدا خواهد کرد و چنانچه در شهر وینه بلحاظ نظر انور گذشته است
 این چاکر متعهد می شود از طرف راست دروازه دولت و خیابان و دروازه شمیران را الی
 سلطنت آباد يك قطعه چمن بسیار خوب ترتیب داده درختان و خیابانهای مختلفه در آن غرس
 کند و تمام آب رودخانه را از وسط جاری دارد بهمان خوش وضعی و صفا که چمن پرار را
 دروینه ملاحظه فرموده اند و بعلاوه عمارات مبارکه عشرت آباد و قصر قاجار و سلطنت آباد و

کارخانه باروت کوبی و ضرابخانه تمام درمیان این چمن و کنار این رودخانه واقع خواهند شد بطوری که تمام این باغات با این چمن و خیابانهای آن در حکم يك باغ واحد خواهند بود و سمت دیگر شهر را تا دروازه حضرت عبدالعظیم و غیره تماماً از این آب قسمت داده اراضی خارج شهر که بواسطه بی آبی بی مصرف افتاده اند قیمت اصلی پیدا کرده مردم بمیل و رغبت آنها را خریده دهات و باغات و آبادیها خواهند نمود و قیمت آن اگر ذرعی ده شاهی هم باشد قریب به دو کروور خواهد شد. اراضی داخل شهر که مال دولت است و زیاده از پنج کروور ذرع بتخمین آمده همین که صاحب آب شدند از ذرعی دوهزار، الی پنج شش هزار قیمت آنها شده مردم بزودی آنها را خریده آباد میکنند و بدون تردید کمترین از دو کروور تومان تنخواه آن نخواهد بود که عاید به دولت میشود.

باعتماد این چاکر همین قدر که مردم اطمینان از کار کردن برای آب داشتن چنین رودی پیدا کردند نمیگذارند يك سال بگذرد که تمام اراضی خارج و داخل شهر را که متعلق بدولت است نقد خواهند خرید و منفعتی ازین بزرگتر برای دولت نمیتواند تصور نمود. خلاصه فواید آوردن آب چنین رودخانه در طهران در نظر انور مبارك یقیناً بقدری جلوه گر هست که محتاج بعرض این چاکر نباشد.

تصدق خاک پای مبارکت شوم اقل چیزی که علامت و اسباب اطمینان از پیشرفت این کار است اعتمادی است که باید اعلیحضرت ظل الله باین چاکر داشته باشند زیرا که خود را در چاکری و دولتخواهی حق نعمت شناسی طوری ثابت میدانم که بخاک پای مبارك قسم از اول مدت با سعادت سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی هنوز از میان جمیع فرنگیان چاکر اول کس و تنها چاکری است که بشخص اعلیحضرت شاهنشاهی راست گفته و صداقت داشته است و جان خود و اطفال خود را ضامن این قسم میدهم. باز در کمال جرأت عرض میکنم چاکر صادقترین دولتخواهترین کس است به اعلیحضرت همایونی باین دلیل که بی غرضترین مردم است در خدمتگذاری و صرفه جوئی دولت. پس از آنکه این عرایض چاکر در خاک پای مبارك عز قبول یافت عرض و استدعا می کند این نقشه را که بنظر مبارك میرساند از روی صرفه و دولتخواهی دانسته پسند فرمایند زیرا که در قبول این کار چهار مقصود عمده و نتیجه اصلی موجود است. اولاً موجب مزید شوکت و اقتدار و مایه ازدیاد شهرت اسم بلند مبارك در تمام دنیا خواهد شد.

ثانیاً از بروز این تفضل ملوکانه که خیر آن راجع به دوست هزار نفر مخلوق طهران و اطراف آن است و همه آنها را از عطش نجات میدهند امیدواری عموم مردم را مضاعف نموده در تشکر این فقره از بذل جان و مال دریغ نمیدارند و رعیت پروری از این بزرگتر متصور نتواند شد. ثالثاً چندین کروور زمین خارج و داخل شهر باین واسطه صاحب قیمت شده نفع کلی از آن عاید دولت خواهد گردید و چندین مقابل خرج این کار را بیرون خواهد آورد و بعلاوه آبادی زیاد که خواهد شد اسباب ازدیاد بیوتات و باغات دیوانی شده و همچنین همه قسم کارخانجات لازمه از قبیل کاغذسازی و قندسازی و شیشه گری و غیره بسهولت ایجاد خواهد شد و همین قدر که از آب دار الخلافه اطمینان برای مردم حاصل شد ارباب صنایع و کارخانجات خود آمده همه قسم کارخانجات راه خواهند انداخت.

خامساً باغات و عمارات بزرگ دولتی از قبیل عشرت آباد و قصر قاجار و سلطنت آباد و غیره درمیان چمن و خیابانهای بزرگ و در کنار رودخانه اتفاق میافتد و واضح است تا بچه

درجه برشکوه و نظارت (کذا) و خصارت آنها خواهد افزود.

خلاصه بعد از آمدن چنین آبی بدارالخلافة طهران آن را در قلیل مدت چهار دفعه بزرگتر از حال شده رفته رفته از شهرهای معظم دنیا شمرده خواهد شد و پای تخت دولت ایران نیز نامی و مشهور آفاق خواهد گردید.

تصدق خاک پای مبارکت کردم از روی کمال غروری که بصدقت و خدمت و درستی خود دارم صراحة عرض میکنم اعلیحضرتا بهمت بلند و عزم ملوکانه‌ای که در وجود مبارک است ازین یکصد و پنجاه و یک هزار تومان بقول کنت دومنت فرت چشم بپوشید و بمصرفست (کذا) این نیت خیر و مقصود بزرگ برسانید زیرا که اولاً این مبلغ برای اعلیحضرت شاهنشاهی چندان عظمی ندارد. ثانیاً در صورت تصور منافع و خریداری که از این آب بعموم مردم و دولت ابد مدت میرسد، ملاحظه ضرر آن خیلی آسان خواهد نمود. از برای مواظبت و پائیدن این کار خیلی ممکن است یکنفر از امنای آستان مبارک را انتخاب فرمایند ولی هرگاه از روی حقیقت اگر اعلیحضرت همایونی اعتماد باین چاکر دارند او را بامانت و حق شناسی او واگذار فرموده. هیچ پاینده و مواظبی را لازم نشمارند چاکر نیز برای تأمین و ضمانت این کار سر خود و خون پنج نفر اولاد خود را میسپارم و استدعائی که دارد فقط اینست که کلمات غرض آمیز و فتنه انگیز مردم را در این موقع قبول نفرمائید (کذا) و مادام که خیانتی مشاهده نفرموده‌اند اغراض مردم را محل اعتنا نشمارند.

باری اکنون راه هیچ اشکالی برای اقدام این کار باقی نیست و فقط صح (کذا) و امضای ملوکانه دادن اعلیحضرت شاهنشاه روحانفاده را در شروع بکار انتظار می‌کشد و برای حالیه این کار تمام این مبلغ یکصد و پنجاه و یک هزار و هفتصد تومان لازم نیست بلکه همین قدر پنجاه الی شصت هزار تومان نقد مرحمت شود که شروع بکار نماید عجالة کافی است بعد همین که مردم دیدند در شهر و حوالی آب خواهند داشت اراضی خارج و داخل شهر را بزودی خریده پول خواهند داد و انجام عمل باسانی خواهد گردید چاکر حان نثار. امضاء
Antoine Comte de Monteforte

بشرحی که عرض شد، عریضه موجود بدون اظهار نظر شاه است و اگر همان باشد که به حضور تقدیم شده است احتمالاً شاه بعلت نداشتن اطمینان با اجرای طرح یا نداشتن پول کافی آن را مورد توجه قرار نداده و همچنان بر گردانده است، و خوشبختانه اکنون میتوان با طرحها و نقشه‌های فعلی مقایسه و درباره آن دقیقاً قضاوت و مطالعه نمود.

*

در مقاله گذشته مربوط به دکتر کلو که، دوسه اشتباه روی داده بود که متأسفانه یکی از بنده شرمنده بود و مایه شرمساری و عذرخواهی و آن تاریخ فوت دکتر بود که باید ۱۲۷۲ باشد نه ۱۲۶۸ که سال دایر ساختن جلسه درس طب از طرف او بوده است. اسم مؤلف هلندی هم نیجه هولت است که اشتباه چاپی در آن روی داده بود و بهمین صورت نام کتاب طبی معروف، شرح نفیسی است که به یاء ختم می‌شود.

مجله یغما - از اشتباهات مطبعی - که این مقاله هم بی نصیب نخواهد ماند. شرمنده ایم مخصوصاً از محبوبی نجیب شریف دانشمند.

معظمه اقبالی (گریمی) - شیراز

دخترک یتیم

نازنین دختر زیبای یتیم	مادرش مرد و پدر نیز بمرد
پدر پیر پس از همسر خویش	رفت و دختر به خداوند سپرد
دختر بیکس بی یار یتیم	غیر غم خوردن تنها چه کند ؟
جز خراشیدن رخساره خویش	بر سر مرده بابا چه کند ؟
طفل بیچاره شب و روز گریست	گریه را فایده ای هم بوده است ؟
گریه گویند بود مرهم دل	لیک درمرگ پدر بیهوده است !
گریه کودک ماتم زده را	همه دیدند و نگفتند ز چیست
نه کسی کرد از او دلجویی	نه کسی گفت که این دختر کیست
نازنین ، باز اگر مادر داشت	اینقدر عاجز و درمانده نبود
همدمی داشت اگر مادر داشت	اینچنین در بدر و رانده نبود
الغرض دختر بیچاره بسی	دست بر سر زد و بسیار گریست
نالهاش را بشنیدند ، ولی	کس نپرسید که این ناله ز کیست
گرچه همسایه او دارا بود	دست حاجت بر همسایه نبرد
تشنه و گرسنه در کلبه خویش	خفت و خود را بخداوند سپرد
سر شب بر سر خاکستر سرد	اندر آن کلبه سرما زده خفت
طفل بیچاره به چنگال اجل	رنجها دید ولی هیچ نگفت
نیمه شب بود که در کلبه سرد	نازنین دیده ز دنیا پوشید
وقت مردن لب او خندان بود	مگر آن لحظه خدا را می دید ؟
روز دیگر یکی از رفتگران	کودک مرده بگورستان برد
دیگران هم همه جا می گفتند :	نیمه شب کودکی از سرما مرد !
آنچه از عاطفه مردم گویند	همه حرف است و دروغ است ، که نیست
آنکه دستش ز جهان کوتاه است	مرده وزنده او هر دو یکی است !!

شرح احوال احمد راد

- ۳ -

شهریور ۱۳۱۷ آقای صادقی نژاد در مرخصی بود و من کفالت معارف خراسان را عهده دار بودم . تلگراف رمزی از مرحوم مرآت وزیر فرهنگ وقت رسید که اداره را بعضو ارشد تحویل داده به تهران بیایم . نمی دانستم موضوع چیست . تلگرافی جواب دادم آیا باز باید به مشهد برگردم یا دیگر برنخواهم گشت؟ جواب رسید محل خدمت تهران خواهد بود . تا ورود به تهران و ملاقات با وزیر فرهنگ نمی دانستم چه کاری برای من در نظر گرفته شده . وقتی به دیدن وزیر فرهنگ رفتم ابتدا به طور شوخی گفت مثل اینکه خیال می کردی برای محاکمه احضار شده ای . گفتم از دستگاههای اداری چندان مستبعد نیست . رئیس کارگزینی وقت را خواستند و دستور دادند حکم مرا به معاونت اداره تعلیمات ولایات که بعد به نام فرهنگ شهرستانها خوانده شد صادر کند . و به این سمت به آقای مهدی ایرانی رئیس اداره تعلیمات ولایات معرفی شدم .

ایرانی مردی است باهمت ، درستکار و تجربت آموخته ، علاقه او به کار خود به حد افراط به هر مأموریت که می رفت و اگر چه يك ماه به طول می انجامید در بازگشت چند شب تا نیمه شب در اداره تنها میماند و تمام مکاتباتی را که در مدت غیبت او انجام پذیرفته بود می خواند و موضوع را بر طبق نظر خود تعقیب می کرد . در موقع تنظیم بودجه سالانه وقتی با زیر و رو کردن اعتبارات می توانست يك دبستان دو کلاسه در دهی تأسیس کند واقعاً آثار وجد و سرور از چهره اش نمایان میشد .

نزدیک به نه سال متوالی من در فرهنگ شهرستانها چندی به عنوان معاونت و مدتی به عنوان ریاست اداره خدمت کردم . در این مدت خدا را شاهد می گیرم که جز سعی در انتخاب مأموران صالح و اصلاح فرهنگ نظری نداشته ام . در اواسط سال ۱۳۲۶ بعلت اینکه برای رضای خاطر متنفذی رئیس فرهنگ محلی را که من معتقد به ابقای او بودم تغییر دادند از کار کناره گرفتم و سمت بازرس عالی یافتم . در ۲۸ و ۲۹ به ریاست بازرسی اداری منصوب و در ۲۴ و ۲۹ به ریاست اداره آموزش ابتدائی انتخاب شدم . مدت ریاست آموزش ابتدائی به سه ماه نرسیده بود که دریافتم اصلاح وضع آشفته مدارس تهران با اعمال نفوذ بی حد و حصر و کیل ، روزنامه نویس ، و متنفذین و سایر مردمان مزاحم ، کار من نیست می خواستم استثناء در کار نباشد و ساعات کار همه آموزگاران یکسان باشد ؛ اما معلمی که منتسب به خاندان بزرگی بود توصیه ها می آورد که به عنوان معلم قرآن و شرعیات هفته ای هشت ساعت کار کند . یا سفارش میشد برای خانم دیگری که با شوهرش در فرنگستان به سر می برد مرخصی استعلاجی صادر شود یا فلان معلم که هیچ ناخوشی نداشت و میخواست در تهران بگردد بیمار و معاف از کار محسوب شود . در ناحیه ای تعداد دبستان بیش از حد احتیاج ، و در ناحیه ای دیگر کمبود مدرسه کاملاً محسوس بود . من شاگردان مدرسه ای را که وجودش زائد بنظر می رسید میان مدارس مجاور تقسیم و در ناحیه دیگر خانه ای اجاره

و مدرسه تأسیس کردم صاحب محل دبستان منحل شده که با اعمال نفوذ و زد و بند اجاره گزافی میگرفت به تحریک او مورد ضرب و شتم و زشتگوئی قرار گرفتم. بر اثر وجود چنین مشکلات ناچار از کارکناره گرفتم.

آنگاه به ریاست اداره کارپردازی انتخاب شدم. خیال می کردم در این اداره دردرس کمتر است. سعیم این بود تا ممکن است از افراط و تفریط جلوگیری و در معاملات صلاح فرهنگ تا حد امکان رعایت شود اما کسانی که با این معامله گران سالها زد و بند داشتند نگذاشتند. کارم با حسابداری به کشمکش انجامید. رئیس اداره حسابداری وقت که خود را در امور مالی مختار میدانست و میخواست کارپردازی اوامر ایشان را بی گفتگو اطاعت کند از سرپیچی و اعتراضات من بر تصدیق مخارج بیهوده چندان ناراحت شده بود که دستور داد از قبول مراسلات کارپردازی خودداری کنند. من هم معامله بمثل کردم. و میان اداره حسابداری و کارپردازی مدتی ارتباط قطع شد. وزیر تغییر کرد و وزارت دارائی هم رئیس حسابداری را تغییر داد و دیگری به جای او انتخاب شد. من هم برای بار دوم به ریاست اداره فرهنگ شهرستانها منصوب شدم. گویا رئیس جدید اداره حسابداری برای اینکه دگر بار رئیس کارپردازی ایرادگیری بر سر کار نیاید وزارتخانه را قانع کرد که استقلال کارپردازی از میان برود و زیر نظر اداره حسابداری کار کنند.

از تاریخ ۲۹/۸/۱۴ تا ۳۰/۱۱/۲۱ باز به کار فرهنگ شهرستانها که بدان سابقه داشتم مشغول بودم. اما همین سابقه و آشنائی به کار مأموران صالح و طالح موجب دردسر شد. از جمله وزیر وقت میخواست به اصرار استاد منتظر الوکاله ای رئیس فرهنگ محلی را که در مدت مأموریت خود خدمات شایانی انجام داده بود، بعلاوه دانشمندی فرزانه بود، تغییر دهد و من مانع بودم و نیز وکیل صاحب اقتداری به وزیر وقت سفارش کرده بود کسی را که سابقه محکومیت اداری داشت، و به علت نادرستی چند ماه از خدمت برکنار شده بود برای تأمین وکالت آینده خود به نمایندگی فرهنگ محل منظور برگزیده شود. به علت ناشایستگی آن شخص من با انتخاب او مخالف بودم وزیر گرفتار اصرار آن وکیل بود. هر روز به من هم تلفن میکرد و نتیجه کار را می پرسید جوابش دادم شخص مورد نظر نه از نظر اخلاقی شایستگی دارد نه از صحت عمل. دست بردار نبود. عاقبت گفتم آقای وکیل طرفداری از شخص نادرستی همجنسی را میرساند و بیش از این سزاوار نیست موضوع را تعقیب کنید. البته نماینده صاحب توقع را این کلام خوش نیامد و غرغر کنان مکالمه را قطع کرد.

این گونه سرسختیها که بنظر من برای حفظ مصالح فرهنگی لازم مینمود و به قبول دوستان به «خلیجی اداری» تعبیر میشد موجب گردید استاد گرامی. وزیر فرهنگ وقت ۲، که در آغاز کار مرا در حلقه مشاوران خود وارد کرده بود رنجیده خاطر شود. روزی بدون اطلاع قبلی، در منزل از رادیو شنیدم که دیگری به جای من به ریاست اداره فرهنگ شهرستانها انتخاب شده. نفس راحتی کشیدم و خدا را شکر کردم که من از انجام تقاضاهای ناروا آسوده شدم و جناب وزیر از شر نافرمانیهای من آزاد شده.

۱ - تصور می رود مراد استاد سید محمد فرزانه است. (مجله یغما)

۲ - گویا مرحوم غلامحسین رهنما رحمه الله علیه. (مجله یغما)

باز با عنوان بازرس عالی وزارتتی در ردیف بیکاران درآمدم . چند ماهی گذشت . وزیر جدید برسرکارآمد . با اینکه هیچگونه سابقه آشنائی میان ما نبود مجدداً برای بار سوم به دستور او رئیس اداره فرهنگ شهرستانها شدم (از تاریخ ۱۲/۵/۳۱ تا ۱۲/۶/۳۲) دوره پر آشوبی را گذراندم ؛ با دسته‌های مختلف که هر کدام فقط سود خود را در نظر داشت و غالباً با اصلاح جامعه و فرهنگ مطابقت نمیکرد پیوسته در کشمکش بودم . من هیچگاه در هیچ حزب سیاسی و دسته بندیهای اداری شرکت نکردم و هر موقع سعیم مصروف این بود که صلاح فرهنگ و مردم را رعایت کنم . نمیخواهم مدعی شوم که از اشتباه و خطا مصون بوده‌ام ، ما ابرء نفسی ، اما ناروا و بیگناه مورد اتهام بیشتر دسته‌ها بوده‌ام . مثلاً چون به درخواست روضه‌خوانی ترتیب‌اثر نداده بودم مرا زندیق و کافر خوانده بود ، یا به سبب اینکه فلان جوانك معلم را به علت سوء اخلاق از کار برکنار کرده بودم در روزنامه‌های چپ‌تاب مورد عتاب و خطاب واقع شدم .

اگر بخواهم در باره گرفتاریها و اشکالات دورانهای مختلف تصدی ادارات مرکزی تفصیل دهم سخن به درازا خواهد کشید . نه مقام اقتضا دارد و نه حوصله دارم . در تاریخ ۱۲/۵/۳۲ به تقاضای خود از تصدی فرهنگ شهرستانها برکنار و بازرس وزارتتی شدم . دیگر خسته و فرسوده شده بودم . از کارهای پردردسر کناره گرفتم . چندی عضو دادگاه اداری ، بعد دبیر شدم و پس از چندی به تدریس ریاضی و ادبیات فارسی مدرسه عالی سپهسالار مأموریت یافتم .

از سال ۱۳۱۷ علاوه بر کار اصلی فرهنگی ، رسیدگی به امور مالی مدرسه سپهسالار که کار غیردولتی محسوب می‌شد ، از طرف وزیر فرهنگ وقت که در آن اوقات نیابت تولیت مدرسه سپهسالار را عهده‌دار بود به من واگذار شد و در ساعات غیراداری و غالباً عصرها و شبها به حسابداری مدرسه اشتغال داشتم و ضمناً هفته‌ای چند ساعت هم در این مدرسه به طلاب فارسی و ریاضی و گاهی هیأت تدریس می‌کردم .

در تاریخ ۷ تیر ۱۳۳۷ حکم بازنشستگی صادر شد و پس از ۳۷ سال خدمت مستمر رابطه‌ام با وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش کنونی) قطع شد .

خدا را شکر می‌کنم که خوشنام کنار رفتم و در این آخر عمر روزگار را با خاطری آسوده و وجدانی راحت می‌گذرانم و حمد خدا را که هنوز قدرت کار و حال مطالعه و تعلیم و تعلم باقی است و به کار غیردولتی خود در مدرسه سپهسالار ادامه می‌دهم . از درگاه الهی مسئلت دارم که توفیق عنایت فرماید در بقیه عمر جز رضای او عملی انجام ندهم .

پایان

کرامت رعنا حسینی - شیراز

دیوان حاجت شیرازی

در کتابخانه شخصی دوست فاضل و شاعر آقای صادق همایونی تعدادی کتب خطی هست من از ایشان خواهش کردم اجازه دهند که آنها را بررسی نمایم لطف کردند خواهش مرا پذیرفتند و دیوان حاجت را که بگمان من نسخه منحصر بفرد است در اختیارم گذاشتند و جا دارد که در اینجا از لطف ایشان سپاسگزاری نمایم .

باری ، حاجت یکی از شعرای قرن دوازدهم است که ذکر او در کتابهای آتشکده آذر و مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت و کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس تألیف آدمیت آمده است و ابیاتی از او در این کتب ثبت شده و از احوال او همین قدر آگاهیم که در سال ۱۱۸۵ در مراجعت از مکه فوت نموده است .

این دیوان که از او در دست است اول و آخرش افتاده .
افتادگی اول کتاب اگر قصائد داشته تمام قصائد و کمی از غزلیاتش می باشد و در سر آغاز اولین صفحه باقی مانده این غزل ثبت است .

با آن همه بیرحمی گر حال مرا بیند از چشم فلک چون اشک ریزد همه کوکبها
سپس تمام غزلیات بترتیب حروف تهجی در ۷۴ صفحه آمده و بعد رباعیات او شامل پانزده صفحه می شود و در آخر قطعاتی در تاریخ است که مجموعاً ۳/۵ صفحه را دربر گرفته و ختم آخرین صفحه به این بیت است :

گفت حاجت برای تاریخش شد مجاور بیوستان چنان
خط کتاب نستعلیق و قطع آن ربعی و در وسط هر صفحه چهارده بیت شعر نوشته شده و در حاشیه هر صفحه هم در حدود ۲۴ مصرع کتابت کرده اند . از اواسط کتاب بر گهائی افتاده .
برای آشنائی به اشعار او غزل و رباعی و قطعه ای در تاریخ بر حسب نمونه نقل می شود :

سینه پرغم بود او را که دل زاری هست	خرمی نیست در آن خانه که بیماری هست
نال می شنوم کز اثرش می سوزم	گوئیا در قفسی مرغ گرفتاری هست
میل گلشن نکنم گر همه جنت باشد	تا از آن کو ب سرم سایه دیواری هست
منم آن بلبل ناکام که در کنج قفس	عمر طی کرد و ندانست که گلزاری هست
نسبت روی نکویت نتوان کرد به گل	گل متاعی است که در هر سربازاری هست
هیچ جا نیست کساد اقمشه اهل هنر	هر کجا بارگشایند خریداری هست
شعله روید چو گیاه از درو بامش حاجت	در دیاری که چو من سوخته زاری هست

در دهر اگر سوخته حانیست منم	گر از غم عشق ناتوانیست منم
در فصل خزان اگر بهاریست توئی	در فصل بهار اگر خزانیت منم
در تاریخ تعمیر	تکیه هفت تنان

چون هفت تنان خراب شد ز اهل فساد	در ساختنش وزیر زد گوی مراد
تاریخ بنایش از خرد جستم گفت	شد باز دم گوشه نشینان آباد

بی بی بنفشه

«... الدوله» یکی از اعیان برجسته پنجاه سال پیش تهران بود. باغی بزرگ در محله حسن آباد داشت که نمونه کامل يك «باغ ایرانی» بود: پیچ و خم خیابانهای ریگفرش باغ را صف بسالا بلند شمشاد سرسبز و شاداب مرزبندی میکرد. درختان کهن سال چنار، نارون، سپیدار، بیدوکاج، داخل هم و درهم و برهم سایه افکن بود. در میان باغ استخر بزرگی بود و در کنار آن آلاچیق باریک و بلندی پوشیده از گلهای رنگارنگ نسترن. گرداگرد استخر را درختان سروناز و بید مجنون یکی در میان با نظم و ترتیب و فواصل معین فرا گرفته بود. خارج از محوطه باغ دو ردیف درختان سالخورده و کج و معوج اقاقی، در امتداد چهار دیواری چینهای باغ، صف کشیده بودند که هنگام شکوفان از گزند رهگذران شاخی سالم بر آنها نمی ماند. ساختمانهای درون باغ شامل بیرونی مفصل و اندرونی مجلل، آبدارخانه، طویلخانه و اتاقهای متعدد کاه گلی برای خدمه بود. شماره خدمتکاران، از مردوزن، پیشکار و ناظر، غلام و کنیز، سفید و سیاه، کالسکهچی و مهتر، دربان و سگبان و بچههای قد و نیم قد آنها بدون اغراق بیش از صد نفر میشد. اینها همه نانخور «آقا» بودند ولی بارمخارج خورد و خوراک آنان و نگهداری بیست اسب و استر اصیل و ده تازی و توله شکاری برای آقا چون برکاهی بود. زیرا از سیاهی ذغال تاسفیدی نمک، از غلات گرفته تا حبوبات و بتولات، از تره بار تا خشکبار، همه از شصت پارچه املاک موروئی آقا و خانم - که پسر عمو و دختر عمو بودند - پشت سر هم میرسید. اصولا جد بزرگوار این زن و شوهر ترتیب کار را طوری داده بود که در اقلیمهای مختلف و آب و هواهای گوناگون مملکت املاکی داشته باشند تا در تمام فصول سال از نعمت های رنگارنگ الهی متمتع و مرزوق باشند و داد دل بر گیرند، «تا کور شود هر آنکه نتواند دید!». آن زمانها که در تهران نارنگی و پرتقال چون سیمرغ و کیمیا بود وقتی قاطرهای حامل محصولات آقا از رشت و مازندران میرسید، بوی خوش صندوقهای مرکبات در همه محله می پیچید. اغلب مقابل باغ آقا تعداد زیادی شتر و قاطر و الاغ ازدحام می کردند. نعره شتران و عربده قاطرچیان و سروصدای جرسها و زنگها و از همه ناخوشتر، بانگ گوشخراش میرزا قوام الدین پیشکار آقا، محشری پیام ساخت. چارپاداران و ساربانان که همه رعایای آقا بودند - با کپنک و چارق مندرس و ژنده از میرزا قوام الدین قبض «الواصل» می ستانند تا بمباشران املاک ثابت شود که بهره مالکانه حبه ای و ذره ای کم و کاست نداشته. وقتی امر تحویل بارها انجام میشد میرزا قوام الدین با ناسزا و دشنام ساربانان و چارپاداران را امر می کرد که «گورشان را گم کنند»، آنها هم حیوانات را از کوچه اختصاصی «... الدوله» بخیا بان «استخر» که پهنای بیشتری داشت می بردند و در آنجا رها میکردند و خود «بر در ارباب بی مروت دنیا» بانتظار می نشستند که خواجه کی بدر آید و بعرایضشان در شکایت از ظلم و ستم کدخدا برسد و یا باستدعای مساعده مشتی بذر برای کشت التفات فرماید. غافل از اینکه «خواجه خود روش بنده پروری داند». البته دست خالی بر نمی گشتند و با

خوردن چند ضربه شلاق از دست مبارك ارباب مرخص میشدند .

این کاروان باین ترتیب راهی میشد و کاروانی دیگر درمیرسید .

الحق کتیبۀ کاشی سردرباغ : « گشاده باد بدولت همیشه این درگاه بحق اشهدان لا اله الا الله . » در حق آن دولت سرا ، نيك مصداق داشت ، زیرا بی هیچ زحمت و تکلیفی از شیر مرغ تاجان آدمیزاد بارو خروار بدان درگاه حواله شده بود . « دولت آن است که بی خون دل آید بکنار . »

ارباب تفریحات گوناگونی داشت . گذشنه از روزهای سواری و شکار و شبهای عیش و نوش و ساز و آواز ، یکی از تفننهای مورد علاقه آقا کبوتر بازی بود . در گوشه‌ای از باغ کبوتر خانی زیبا ساخته بود و ساعتها بتماشای پرواز و چرخیدن و معلق زدن آنها می پرداخت و چون بکنار استخر فرود می آمدند ، دستور میداد تا فواره‌ها را بگشایند . آنگاه کبوتران رنگارنگ بالهای خود را می‌گشودند و با گرد آب خود را شستشو میدادند و آب تنی میکردند . یکی دیگر از چشمه‌های کبوتر بازی آقا این بود که يك کبوتر سیاه يك تیغ را بایک کبوتر سفید یکدست در قفسی زندانی میکرد تا بمیل و یا اکراه با هم جفت شوند و جوجه برآورند و آقا نتیجه امتزاج سفید و سیاه را ملاحظه فرمایند .

داستان این است که آقا در مورد يك کنیز سیاه و يك غلام سفید نیز این بازی را در آورد و محصول این تفنن ، « بی بی بنفشه » بود .

« نوشین » کنیزی خانه زاد بود از پدر و مادری زنگی که «... الدولة بزرگ» یعنی پدر بزرگ آقا و خانم آن دوران سفر خود بزیارت خانه خدا از تاحر برده فروش عربی خریداری کرده بود و وقتی آنها را به تهران آورد پنج شش سال بیشتر نداشتند و يك کلمه هم فارسی نمیدانستند . هنگامی که بسن بلوغ رسیدند آنانرا جفت هم ساختند تا غلامان و کنیزکان خانه زاد بیار آورند ولی شکفت آنکه تا بیست سال بچه دار نشدند و پس از این مدت طولانی ، خدا این دختر را بآنها (ببخشید ، باینها) داد و چون مقدمش گوارا و شیرین بود نامش را « نوشین » و باختصار « نوشی » نهادند

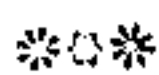
از اینرو این کنیزك خانه زاد ، سیاهی اصیل بود با تمام خصوصیات نژادی خود .

مقارن همین زمان کدخدای یکی از املاک آقا در آذربایجان پسرکی زاغ و بور را که پنج سال بیشتر نداشت از پدرش خریداری کرد و با چند بره و بزغاله و بچه آهوی زیبا برای ارباب بارمغان آورد . این بچه درست مانند يك كودك اسکاندیناوی موهایش چون طلای سفید و چشمانش آبی آسمانی بود . وقتی کدخدا این تحفه را برای تقدیم بحضور آورد ، آقا پرسید « اسمش چیه ؟ » کدخدا عرض کرد « حسین » ارباب فرمود « این بچه فرنگیه ! » باین ترتیب نامش « حسین فرنگی » شد و برای خانه شاگردی باندرون رفت . وقتی کم کم پشت لبش مانند كرك به سبز شد ، چون ماندنش در اندرون شایسته نبود ، او را بطویل فرستادند و بخدمت ستوران گماشتند . این حسین فرنگی خوش آب و رنگ بود ، الا اینکه خداوند در خلقت او پرکاهی نمك ارزانی نفرموده بود . درست برعکس « نوشی » که برورویی نداشت ولی

این موهبت را بحد اکمل داشت . آقا بفکر افتاد که آن دورا مانند دو کبوتر سفید و سیاهش باهم جفت کند « تا ببیند که از غیب چه آید بظهور » و جوجه آنان چه رنگ خواهد شد ؟ پس به نوشی امر کرد که « باید زن حسین فرنگی بشی » نوشی که هرگز تصور چنین امری را نمی کرد دهانش از تعجب بازماند و چون حسین فرنگی را نمی پسندید جواب داد : « آقا قریبون سرتون بشم ! کنیزتون ناخوش نشده که شیر برنج دستور میفرمائین ! » آقا باخنده و بالحنی رندانه و در عین حال آمرانه فرمود : « چرا ، چرا ، حتماً باید شیر برنج بخوری ! خیلی گرمیت شده ... » بلافاصله حسین فرنگی هم از طویله احضار و این امر باوهم ابلاغ شد ، او نیز غافلگیر شده بود ، سرش را پائین انداخته دم بر نمی آورد ولی حالت چهره اش نشان میداد که او هم باین پیوند دلبستگی ندارد اما قضای آسمان بود این و دیگر گون نمیگردید .
حجره گلی حسین فرنگی را بگل آراستند و عروس و داماد را ، چون شب و روز ، در کنار هم نشاندند و دست بدست دادند . « تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل »



نرمك نرمك شكم نوشین برمی آمد تا آنجا که آقا خود صدق گزارشی که در این باب بعرض او رسیده بود برای العین مشاهده فرمود . روزی که نوشی قلیان خدمت آقا تقدیم میکرد و بارداری او نيك نمایان بود ، آقا ابراز مرحمتی باو کرد و گفت « مواظب باش بارشیشه رو سالم بزمین بذاری ! » نوشی نیز حسب الامر بار را سالم بزمین گذاشت .
خانم شخصاً قنداق بچه را بغل گرفت و پیش آقا آورد . آقا با کنجکاو پرسید « نره یا ماده ؟ » خانم باخنده جواب داد : « ماده » و بچه را باو نشان داد . فقط گردی صورت بچه پیدا بود آقا گفت : این بچه چرا مثل بادمجون یخ زده بنفشه ؟ ! آنگاه باشتا بزدگی بخانم گفت « قنداقشو واکن دست و پاشو ببینم ! » گویی انتظار داشت که بچه آدمیزاد نیز بحکم آنکه از غلام و کنیز دور گه اوست مانند جوجه های کبوترهایش ، ابلق باشد ! وقتی خانم دید که آقا از دیدن بچه چندان خوشحال نشد ، گفت « شرط باشه باهمین رنگ بنفش دختری بشه مثل دسته گل ! اسمش هم میذاریم « بنفشه ! »



فرامرز تنها پسر آقا بود و بعکس پدر محبوب و مهربان ، ولی بدرس خواندن علاقه مند نبود و اصولاً استعداد هم نداشت . از اینرو هنگامی که هفده ساله شد پدرش او را بفرنگستان فرستاد تا لااقل زبان خارجی بیاموزد . پسر عمو و برادر زن آقا که دائی فرامرز می شد ، سفیر ایران در پاریس بود و او فرامرز را در خانواده ای آبرومند و نجیب به « پانسیون » گذاشت ولی فرامرز مدرسه مرتبی نرفت و تحصیل درستی نکرد و پس از سه سال بایران بازگشت . در این موقع بنفشه دختری چهارده ساله شده بود و نزد آقا و خانم بسیار عزیز . او را « بی بی بنفشه » می گفتند و همنجا همراه خانم و آقا بود . برای پیشواز از فرامرز هم ، که با کالسکه بشریف آباد قزوین رفتند ، او را همراه بردند .

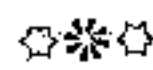
وقتی فرامرز بنفشه را دید از تعجب دهانش بازماند و بی اختیار گفت : « چقد خوشگل شده ! چه رنگ برنزه قشنگی ! » راست میگفت . بنفشه آیتی شده بود از جمال . بقول

فرامرز خان رنگ «برنزه» با چشمانی درشت سبز برنگ و جلای زمرد. موهایش چون شبق مشکى و بقول شاعر «همه چین چین شکن شکن» لبانش گوشت آلود و برنگ عذاب تازه و از همه اینها گذشته، بسیار نمکین و «تودل برو». در بازگشت به تهران فرامرز در کالسکه بنفشه را پهلوی خود نشانده و چشم از او برنمیداشت. وقتی آقا دید که بنفشه موردپسند فرامرز قرار گرفته، برای این که این کالای تحفه بیشتر بدل فرزند دلبنده خوش آید، باو گفت: «خبر نداری بی بی بنفشه چه رقص و آوازی داره!»

کالسکه وارد باغ شد و مقابل پلکان ساختمان اندرون ایستاد. تمام خدمه از زن و مرد و کوچک و بزرگ برای پابوسی آقا زاده گردآمده بودند ولی قبل از همه نوشی باجی جلو دوید و خود را پپای فرامرز خان انداخت. فرامرز با مهربانی او را بلند کرد و گفت: «باریک الله نوشی باجی! دختر خوشگلی زائیدی! باباش کیجاست؟» نوشی باجی جواب داد: «خانه زاد خودتونه! باباشم تصدق سر آقا شد.» حسین فرنگی دوسال پیش در اثر لگد اسب بی سروصدا مرد و موضوع آنقدر مهم نبود که آقا یا خانم برای فرامرز بنویسند و انگهی چه لزومی داشت که در غربت خبر «گل پنبه» به پسرشان بدهند؟!

تا فرامرز خواست از مرگ حسین فرنگی ابراز تأسف کند و تسلیتی بدهد، آقا مجال نداد و به بی بی بنفشه امر کرد: «چمدونهای فرامرز خان را ببر اطاقشون. از این بیعد تو کنیز مخصوص فرامرز خان هستی.»

بنفشه دل از فرامرز برده بود و فرامرز هم بلطف رفتار و حسن معاشرت با زنان. که این یکی را در فرنگستان خوب آموخته بود. بنفشه را شیفته و شیدای خود ساخته بود.



نقشه «... الدوله» این بود که برادرزاده اش «شمس الملوك» را برای پسرش بگیرد تا املاك موروئی خانوادگی همچنان در خانواده بماند. پدر و پدر بزرگش نیز چنین کرده بودند. «ره چنان رو که ره روان رفتند.»

فرامرز که دل در گروی عشق بنفشه داشت وقتی پدرش موضوع ازدواج او را عنوان کرد روی خوشی نشان نداد و گفت «آقا جون شمسى خیلی دختر خوبیه منم دوش دارم اما مثل خواهر.» پدرش از کوره دررفت و فریاد کرد: «این چه حرفیه... ما همه، جد اندر جد، با دختر عموها مون عروسی کردیم. مگه من عاشق مادرت بودم که باش عروسی کردم؟! میگی یعنی بنشینیم و تماشا کنیم که يك گردن کلفت غریبه بیاد دختره رو، با ده پارچه ملك شش و نگی و يك کرو و ر جهاز، مثل یوها و رداره و ورماله؟! من میدونم دختر عموت چرا حکم خواهر تو پیدا کرده؟! برای اینکه بنفشه دلتو برده، تو با شمسى عروسی بکن من دسته دسته از این بنفشه ها برات گلچین میکنم...!»



باغ را آراستند و فواره ها را برافراشتند و شاخسار درختان فانوسهای الوان آویختند. دسته «گلین و ماژر» غوغا میکردند «جشن بزرگانه ایشالله مبارکش کن!» در دل بنفشه نیز غوغائی پیا بود اما نمیخواست نشان دهد که از این جشن دلخون است. بریا میخندید و نزد

مهمانان شیرینی و شربت میبرد و حال آنکه خود کامش چون شرنک تلخ بود ، بقول استادان فن روانکاوی « نمیخواست شخصیت خود را بشکند . » ، کنیز خانه زاد بود لیکن بهر حال بشر بود و دل داشت و سرشار از احساسات و عواطف انسانی و آنهم بعلت خصوصیت نژادی خیلی تند و تیز . دلش چون خم می میجوشید و دم بر نمی آورد و با لبخند ساختگی خدمت میکرد که ناگاه خانم باو امر کرد ، تا رقاصه ها برای تعویض لباس و آغاز نمایش دیگر آماده می شوند ، بخواند و برقص و بزم را گرم کند . بنفشه بدون تأمل دایره زنگی را بدست گرفت و شروع بخواندن این تصنیف کرد که در آن زمان سرزبانها بود : « ای مشک فروش سربازار مجنون صفتی میگذرد دست نگه دار . »

بنفشه این تصنیف را بسیار نمکین میخواند و مخصوصاً « مشک فروش » را زیاده از ده بار با غش غش خنده تکرار میکرد و بقول معروف « ریشه میرفت » ولی این بار ریشه بنفشه بگریه گرائید و « اشک در غم او پرده در شد » زیرا « نبود بر سر آتش میسرش که نجو شد » و چون خودداری نتوانست ، خنده و گریه و آواز ورقص و دف را رها کرد و بنزد مادر گریخت که در اطاق کاهکلی خود بیمارورنجور افتاده بود و بقول خودش « سلاطون » (سرطان) داشت . سالها بود که بنفشه مادر را بکلی از یاد برده بود و حتی او را مانند سایرین « نوشی باجی » صدا می کرد و از پدر نیز هرگز نامی بر زبان نمی آورد .

تازه فهمید که آقا و خانم او را چون عروسی سیاه دوست دارند نه چون عروسی سفید بخت . آنگاه به بیکسی خود پی برد و پناهی جز آغوش مادر نیافت . نوشی باجی که هرگز محبتی از دختر خود ندیده بود بنفشه را بسینه فشرد و غرق بوسه اش ساخت و چون از آتشی که جگر بنفشه را کباب کرده بود آگاه شد ، بدختر گفت : « غصه نخور ، اول و آخرش مامال همیم . » بنفشه بشدت میلرزید ، گویی بند بند استخوانهایش از هم می گسلید . لحظه ای گریه اش ایستاد و آرامشی در او پدید آمد . آه بلندی کشید و گفت : « راس گفتمی مادر . ما مال خودمونیم او نا مال خودشون ! من برای او نا کنیزی کردم اما واسه تو و بابام دختری نکردم . »

نوشی باجی آن شب را بصبح نیاورد و سپیده دم هنگامی که کبوتران سفید و سیاه آقا به پرواز در آمدند ، روان رنجیده او نیز با آنان به پرواز درآمد و بدین سان آن کنیز بی گناه از بردگی و اسیری رهایی یافت و آزاد شد .

بنفشه چند ماهی چون صاعقه زدگان مات و مبهوت جسمی بی جان بود . فرامرز نیز وقتی دید که بنفشه پژمرده و افسرده شده است او را رها کرد و آقا و خانم هم دیگر او را در مجالس بزم خود نمی خواندند « کافسرده دل افسرده کند انجمنی را » .

کم کم آثار دیوانگی در بنفشه هویدا شد . فریاد میکرد و باین و آن می پرید . ناچار او را در همان اطاق کاهکلی - که حجله پدر و مادرش بود و هر دو در آن جان سپرده بودند - زندانی کردند و مجاز نبود که بمحوطه اندرون نزدیک شود و هر گاه بآن سمت روی می آورد نوکرها و کلفتها بحکم وظیفه او را چون سگی بی صاحب با کتک و ضربات سنگ دور می کردند

و او باطاق خود که نیمی از سقف آن در اثر ریزش برف و باران فرو ریخته بود پناه می برد و در آنجا بصدای بلند میخندید و همه را بباد دشنامهای رکیک می گرفت . سرانجام شبی فرار کرد و خود را بزائیه مقدس حضرت عبدالعظیم رساند و سالها در آنجا سرگردان و بی پناه گدائی میکرد .

دکانداران اطراف حرم او را می شناختند و گاهی وی را بلقمه نانی می نواختند . دیوانه ای شاد و خندان بود تصنیف « مشک فروش » را با آهنگی خشن و ناهموار می خواند ، میرقصید و میخندید و هرگاه رهگذری چند دیناری باو میداد بدور می افکند . زیرا معنی پول را نمیدانست و حتی آن زمانها هم که نزد آقا و خانم و فرامرز خان عزیز بود هرگز پولی باو نداده بودند .

از بخت بد بنفشه عمری دراز کرد و در اواخر عمر باز همان حالت بهت زدگی در او عود کرده بود . ساکت و بی صدا در گوشه خرابه ای که پناهگاه سگان ولگرد بود ، بسر میبرد چشمانش نابینا شده بود و دندانهایش همه فرو ریخته بود . تنها پوشاکش رختخواب پیچ مندرسی بود که حاج غفار علاف باو اهدا کرده بود . عبدالمناف ، آتش انداز سنگی بازار ، که اهل محل او را « عمه ناف » می گفتند ، شبها که بخانه میرفت سر راه يك سنگك خمیری به بنفشه میداد ولی او لقمه های بیشتر نمیخورد و مابقی را بهمسایگان با وفا و مهربانش بخش میکرد یعنی همان سگها که در یخبندان زمستان لحاف و تشك او بودند . این دوستان وفادار تا آخرین لحظه بنفشه را رها نکردند و او در شبی زمهریر بقول مرحوم « ...الدوله » مثل « بادمجون یخ زده » بنفش شده بود و بهمان رنگی که از مادرزاده بود در آغوش سگان جان سپرد . حاج غفار و عمه ناف جنازه او را برداشتند و بخاك سپردند .

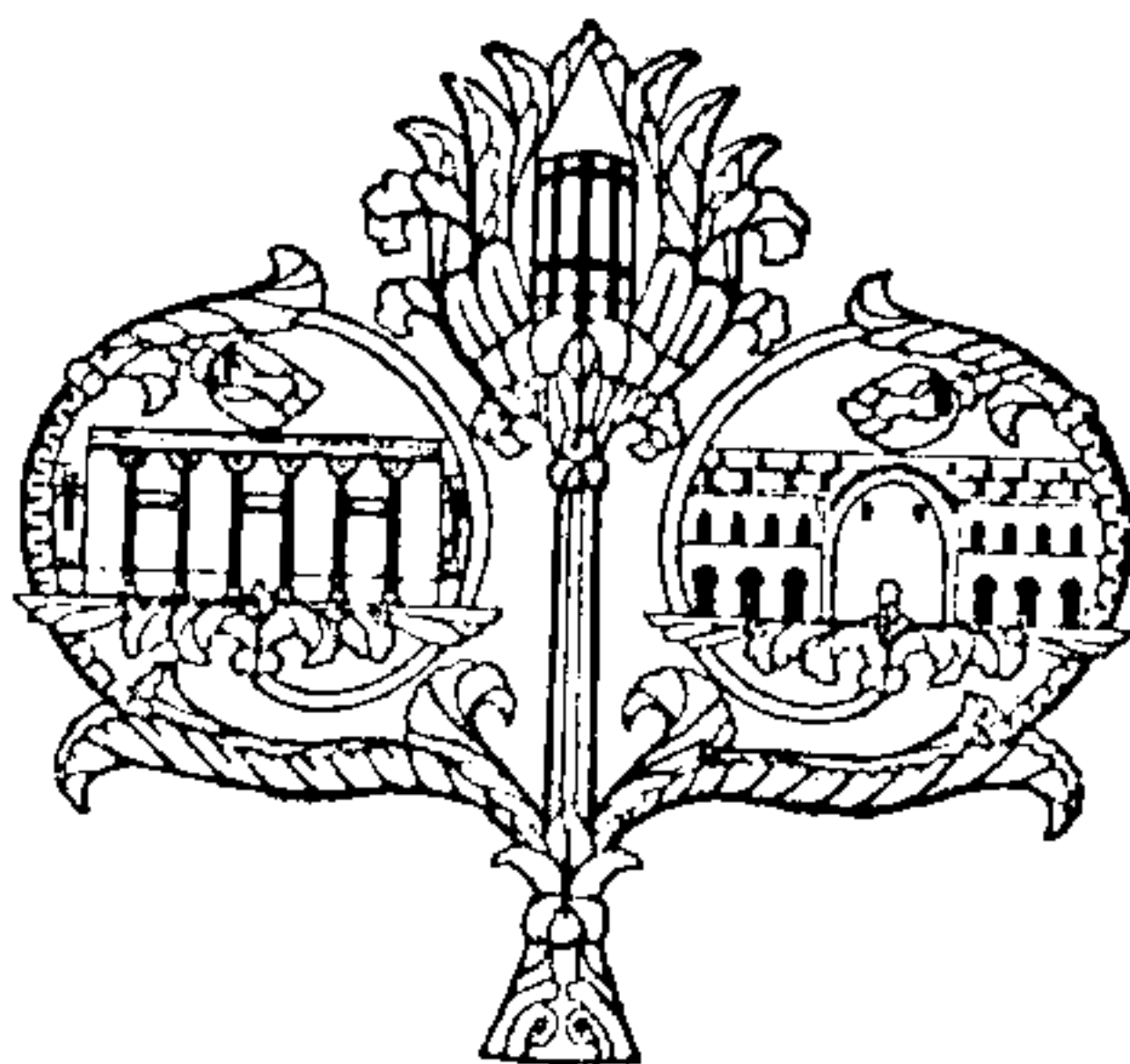
پایان

اکبر دانا سرشت (صیرفی)

تضمین

سرو سوی بوستان آید همی
ماه سوی آسمان آید همی
خنک ماراتا میان آید همی
یاد یار مهربان آید همی
زیر پایم پرنیان آید همی
بوی جوی مولیان آید همی

ساقی مه روچو آید سوی بزم
جام می چون ماه و کامم آسمان
هفت دریا گر شود پر از شراب
چون بیادت می کشم پس از قدح
پاره های ساغر بشکسته ای
این بود تضمین شعرانکه گفت



کتاب شناسی فردوسی

تألیف ایرج افشار

از انتشارات انجمن آثار ملی

شماره انتشارات انجمن آثار ملی اکنون به شصت رسیده که در باره مجلداتی چند ، مجله یغما نظری منصفانه اظهار کرده است. به حکم خرد، منتقد صاحب نظر باید باین نکته دقیق عنایت فرماید که تحسین و تجلیل از کتابی ناسزاوار خوانندگان خواستار را به زیان هائی مادی و معنوی درمی افکند، و آن گاه است که به گفته ی وی در معرفی کتابی بی اعتنا و بی اعتقاد می شوند و بالعکس. از همین روی مجله یغما مخصوصاً در این مورد نهایت احتیاط را مبذول داشته و امیدست از لغزش مصون مانده باشد.

«کتاب شناسی فردوسی» نام پنجاه و نهمین مجلد از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی است تألیف ایرج افشار. این کتاب نفیس ممکن است همگان را به کار نیاید ولی تهیه آن و مطالعه آن بر کتابخانه های معتبر جهان و ادب پژوهان و شاهنامه شناسان واجب عینی است، و اگر دعوی شود که در نوع خود بی نظیر و بی مانند است اغراق و گرافه نیست: من این گویم و کس نکوید که نیست

که بی ره فراوان و ره اندکی است

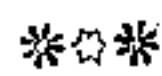
ایرج افشار در این مجموعه همه مقالات مربوط به شاهنامه فردوسی و منتخباتی از آن کتاب را از این جا و آنجا فراهم آورده و در فصلی از کتاب گنجایده است. فهرست جامعی از تمام شاهنامه و یا داستان هائی از شاهنامه که به زبان های خارجی ترجمه شده فصل

شکفت انگیز دیگری است که خواننده ایرانی با غرور و سرافرازی در می‌یابد که شاهنامه وی مکرر به بیست و هشت زبان زنده و مشهور و مستعمل جهان در آمده است یعنی به زبان های: آلمانی، ارمنی، انگلیسی، اوکرانی، ایتالیائی، بنگالی، پشتو، ترکی، چکی، دانمارکی، روسی، ژاپونی، سریبی، سوئدی، عبری، عربی، فرانسوی، کردی، گجراتی، گرجی، لاتینی، لهستانی، مجاری، هندی...

فصل دیگر کتاب متضمن نام و نشانی نسخه‌های خطی شاهنامه است که در کتاب خانه های کشور های متمدن جهان نگاهبانی می‌شود که از آن جمله ۲۲۹ نسخه با تاریخ کتابت است و بیش از این بی‌تاریخ کتابت. و مباحثی دیگر از این قبیل. در پایان کتاب هم چهل و چار صفحه از نسخه های خطی و چاپی شاهنامه که هر يك اعتبار و ارزشی خاصی دارد گراور شده که آن را نیز کیفیتی است چه ادب پژوه مستعد نمونه شاهنامه‌ای را که در ۶۷۵ هجری کتابت شده و نمونه نسخه‌هایی مصور را نیز عاشقانه مشاهده می‌کند و دل و چشمش روشن می‌شود.



ایرج افشار امروزه در فن کتاب‌شناسی و کتاب‌دانی در ایران نظیر کم دارد. در تألیف این کتاب از همه مأخذ و فهرست‌های کتاب خانه های دنیا استفاده کرده و از کتاب شناسان خارج از ایران دوستانه اطلاعاتی تحصیل فرموده، و خلاصه با کوشش و اهتمامی عاشقانه در شاهنامه شناسی کتابی بدسترس علاقمندان گذاشته که تاکنون در جامعیت و تمامی نظیر آن انتشار نیافته. از قید زمانی نظر بر این است که بعدها بطور قطع این کتاب جامع‌تر و کامل‌تر خواهد شد چه ایرج افشار به منظور راهنمایی نخستین مرحله این راه دور و دشوار را پیموده است.



با مطالعه «کتاب‌شناسی فردوسی» شخص آرزو می‌کند که ای کاش عکس همه نسخه‌های شاهنامه های خطی که نام و نشان آن‌ها در این کتاب یاد شده؛ و نیز جلدی از شاهنامه‌های چاپ شده در هر کشور، و هم چنین نسخه‌های خطی کتاب‌خانه های خصوصی به تدریج فراهم می‌آمد و در کتاب خانه‌ای بنام فردوسی نگاهبانی می‌شد. اما این آرزویی بیش نیست.



باری، کتاب‌شناسی فردوسی تألیف ایرج افشار از آثار با ارزش و بی‌نظیر انجمن آثار ملی است و هیچ کتاب خانه‌ای چه در ایران و چه در خارج، خواه عمومی و خواه شخصی نباید از آن تهی ماند.

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۵۲

انسان گرسنه چاپ دوم

ترجمه : منیر جزئی (مهران)

۵۵

دنیای سال ۲۰۰۰ از : فریتس باده

ترجمه : شریف لنگرانی

۵۶

چندمقاله درباره دورنگری

ترجمه : امیرحسین جهانبگلو

۵۷

جهان سوم و پدیده کم‌رشدی از : اپولکست

ترجمه : منیر جزئی (مهران)

۵۹

بوروکراسی در اجتماع نو از : پتر بلاو

ترجمه : محمد علی طوسی

نامه علوم اجتماعی

مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

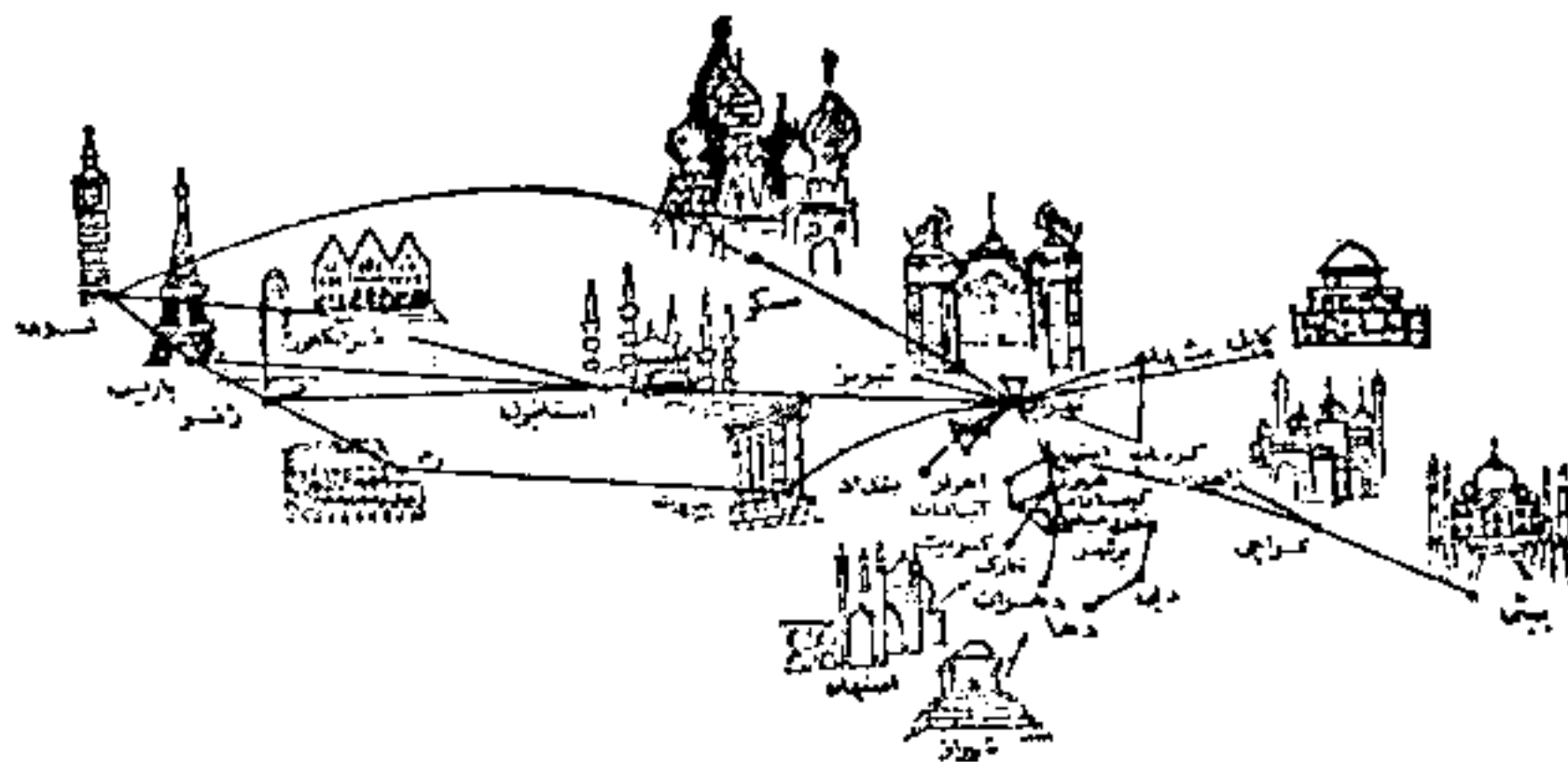
نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۲۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹-۳۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگل دیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

خیابان فردوسی	خرمشهر	دفتر بیمه پرویزی
سرای زند	شیراز	« « «
فلکه ۲۴ متری	اهواز	« « «
خیابان شاه	رشت	« « «
تلفن ۶۲۳۲۷۷	تهران	آقای هانری شمعون
۶۱۳۲۳۲ «	«	لطف الله کمالی «
۶۰۲۹۹ «	«	رستم خردی «

باز هم پروازهای بین‌المللی هواپیمائی
ملی ایران افزوده شد و پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷
از آبادان، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنید



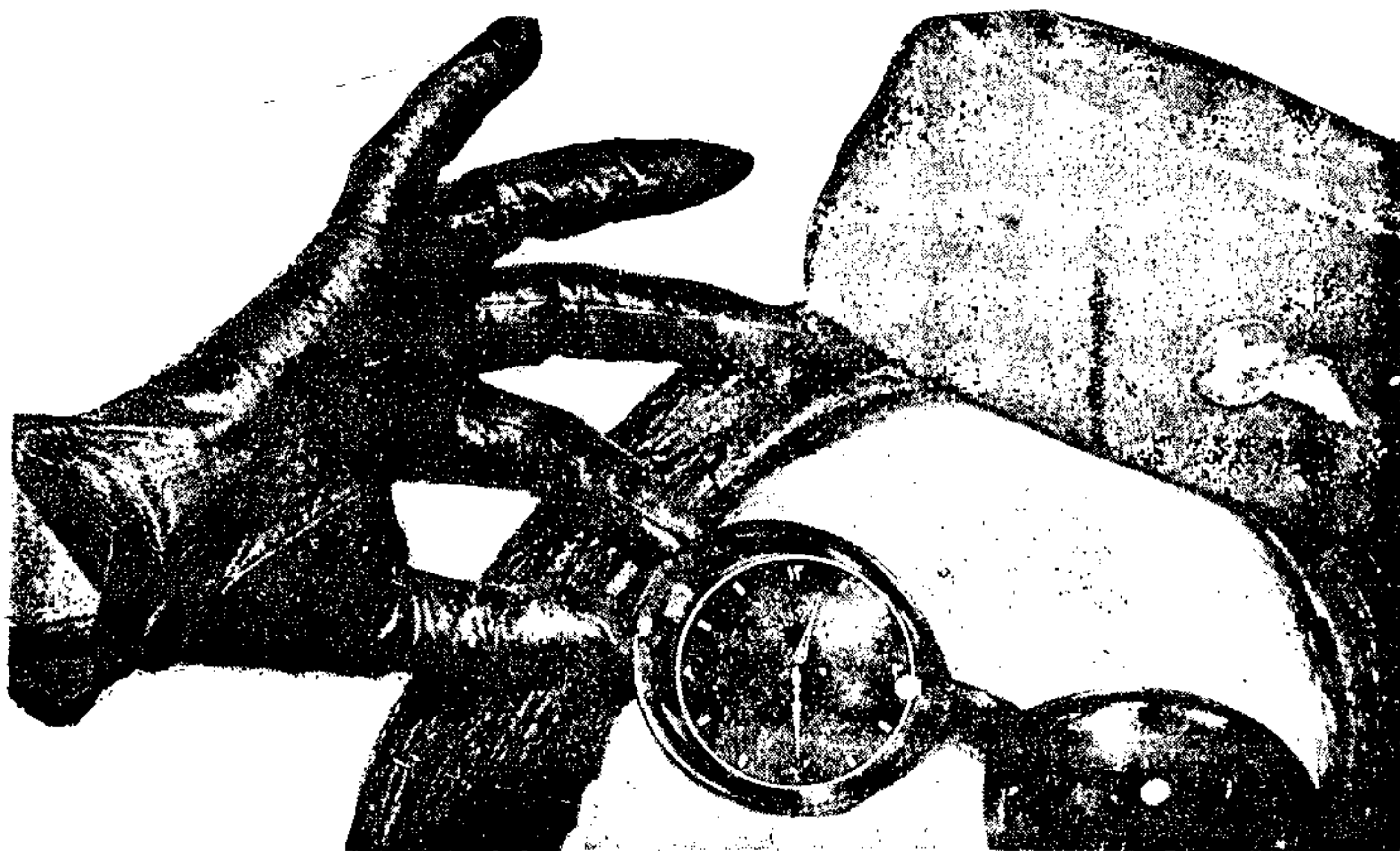
هواپیمائی ملی ایران - بهاء

۱۲/۳۰

ساعت پرواز روزانه

هواپیمائی ملی ایران

به اروپا





باسوپر  پروید